بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و آسمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مطبوع جہان گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای شهنشاهی بادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقالست و پس از ادای ستایش حضرت رسالت پناه

بر خاطر شاهد نشین زینت گوش هنرپرستان ... عالمگیر اورنگ زیب همایون فال بر ادای حمد و اسبجلالی

دانشوران سخن رس و سخنوران صحیح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رقعات عالمگیری

بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرام بادشاه دادگستر عدل پرور ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب

بهادر بادشاه هندوستان است انار الله برهانه همین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از بادشاهزاده

کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادر است و بعض جا سلطان محمد اعظم شاه بهادر بادشاهزاده

دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة القاب سلطان محمد اعظم شاه بهادر است

و برادر نامهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزند زاده عزیز و فرزند زاده بهادر

از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر همین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر

و فرزند زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام

آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرفرازی یافته

و خان فیروز جنگ است مخاطب است از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ است اختصار از القاب
ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ میر بخشی ایالت است از میرزا احمد الدین محمد خان صفوی و میر آتش
از تربیت خان و حمید فقط اختصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات موسومه
بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه مبین پور خلافت فرزند سعادت توام
محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت اگر فتح ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هرات
ملک قدیم موروثی توجه مقرر داشتند و کمر افواج بادشاهی بسرکردگی مرادبخش آن صوب فرستادند چنانچه اکثر
آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد و باستمالت اهالی و اکابر
آنجا نپرداخت ملک مقبوضه مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت از اینجاست که گفته اند اسپ و
دختر بیشتر نظر باین توجیه کنند ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند این فالی را آرزو باقیست بیشتر تغییر از نیک به پیره
آنحضرت ابا فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکید احتیاط شما نه
گرفته اید تا باین هم چه سنگها بر کار از شما نیست جاروب زنی بود و چه فیست این نو ولی بود خود آفتاب شمر که هست بده آنچه
بنیاد جهت شما فکر خود کنید که در اینجا پشیمان چه سود خواهید نمود و در انجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی
رقعه ۲ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض مخفی ظاهر شد که امسال جشن نوروز که
طور اهل ایران بنگامه کرده اند بفضل الهی عقاید خود درست دارند این بدعت تازه از کجا آموخته اند
با هر آن عرب که خود را سپه سالار پندارند مصرعه بنام گفتند که نکو نامی چند تعلیم کرده باشد بهر حال چون
این روز از عیاد مجوس است با اعتقاد کفار هند روز جلوس بکرماجیت لعین مبدا تاریخ هند من اخذ
پسین جهالت بعمل نگراید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو + از شما یک تن نشد اسرار جو + استغفر الله ربی
من کل ذنب و اتوب الیه رقعه مبین پور سلطنت برای اضافه پسر چارمین که ظاهرا بسیار دوست
بیدار اند عرضه اشتیکه نوشته بودند بمطالعه در آمد بخشی مراتب خرد و بزرگ امکان ندارد و طرفه تر

اینکه آن فرزند خبر خانهٔ خود ندارند خبر پرداخت پسر از کجا یافتند بهرحال مصرعه عمر ثبت ساز باد که این هم
غنیمت است و پاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۱۲ صبین پور خلافت بعرض
رسید که آن فرزند نگاه داشت سپاه مینمایند و نوکران بیش موجب نگاه میدارند ظاهراً قصد قند باروت جنگ با
خدا توفیق رفیق سازد و اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که در پنجولا کرده اند موجب آن معلوم نشد
پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندوی شریر را از نوکری برطرف ساختیم همه فساد باقی
رقعه ۱۳ صبین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کرده اید و در ایام پادشاهزادگی
با امرا آنچه سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور نعمت بنجو شد لی تعریف توصیف ما میکردند بلی
با وصف اقتدار برادر نامهربان بعضی با ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره
برادر نامهربان حرکات ناملایم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آورده بودند بانهٔ اغماض و تحمل مستغنی شده
از سر انصاف قرار بصاحب صلحگی ما کردند نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت
نرسم گشت کار ناکامی و دشنامیتی نور باز و این موضعیت صورت گرفته تا مثل فتح الله خانی را رنجیده خاطر
کردید نیچه سپاهی جگر دار همه کاره را که بکار عمده شما می آید شکسته دل نمودید فرو گوهر هزار لعل و گهر سپیدی
چه سود دل شکسته نه که گوهر شکسته به پسیغی ما مخفی اگر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و مبای اصلاح کار
مفید تر است بایست نصیحت گفت بشنو و بهانه مگیر که هرچه ناصح مشفق بگوید پذیرفتیت بیشتر هر چه رضا والسلام
علی من اتبع الهدی رقعه ۱۴ فرزند سعادتمند توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم شد
که چیره زعفرانی بر سر و جامهٔ پلوانی در بر و دیوان می نشیند سن شریف چهل و شش ناظم این ریش
و فش رقعه ۱۵ صبین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافته تا جلد رسیده آنچه بر زبان او حواله شده
ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بهمراه این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا از همه
هر خص میشوم و همه را بخدا می سپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که تخالف نکنند و بخونریز گذشت و خون خلق

که بندگان خدا ایمن نشوند انچه بنظر می آید طرف هنگامه پر پا شد نیست ایزد متعال مقلب القلوب توفیق خدمات
خلق الله که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان ریاست ملکداری کناد ـ بنام بادشاهزاده
محمد اعظم شاه بهادر ـ رقعه ۵ فرزند عالیجاه اسپ ابلق که این مرتبه برای ما فرستاده اند از سواری آن
خیلی خوش شدیم و یاد از غمخوار بابای پدر پیر از آن فرزند جوان بخت رسید بار از کمال تحفظ به خوش خرامی سوم
کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما
که فرستاده اند بقیه رنگ و نسل مرسله آن خجستگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند ـ رقعه ۶ فرزند عالیجاه ـ
دانالی انبه مرسله آن فرزند بند الله پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام شده حالا فرموده اند چون آن فرزند
چو دونت طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر چرا شوند بهر حال سدها رس و رسنابلاس نامیده شد ـ رقعه ۷ فرزند عالیجاه
مزه کهچری بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با آن نمیرسد خواستم که سلیمان نام
بریانی پز را از شما بگیرم مرا شفقت پدری باقتضا نگرد اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد
طلبیده آید والا خوشا روز که یار بیاید و بخورند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری ـ که یاری
برخوردار از وصل یاری بیت هوس از سرم بکبیر نرفت ـ سیاهی زمو رفت و از رو نرفت ـ رقعه ۸
فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوب برآمد و کار رو ولقش ترقی روز به دارد ـ حالا از [illegible]
والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صوبه [illegible] اقبال [illegible] و تنبیه جاتان بنام فرزند زاده بهادر
بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه کچهواهه همراه خود دارد
و توپخانه و ذخیره و اسباب جنگ [illegible] این هم از قلعه اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار آرزو می نماید که
راه رهسپر اسلام آباد و [illegible] عنقریب رسید ـ رقعه ۹ فرزند سعادت توأم عالیجاه [illegible] حضرت پیغمبر [illegible]
که شکار [illegible] است از [illegible] اگر [illegible] کارهای دنیا چه بد است که الدنیا
مزرعة الآخرة واقع شده خود [illegible] نفس نفیس [illegible] بگذر [illegible]

[illegible]

وضو کرده با اوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فرض نماز
صبح ادا کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشن بار السعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد
برآمدن چهار گهری روز در دیوان عام سیر میفرمودند و در ان مجلس جمیع منصبداران حضور و کل بار عام یافته
دیوان اعلی و میر بخشی بتجویز اهل خدمات حقائق حسن تردد واقف و جانفشانی ناظمان و فوجداران و
واقعه نگاران و کروریان صوبجات بعرض میرسانیدند و امور انفع هرکدام با نجاح مرام پرداخته دلگیری همگنان
مینمودند و بعد ملاحظه معتنا و اسپان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهری روز بر آمده از دیوان عام بدیوان
خاص رونق می بخشیدند و دران مقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب بمعروض نموده عرض
حکم گرفته بنظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب تابع و سوانح هر صوبه عرض کرده فرامین بر مقدمه صدور احکام و
فرامین مطاع حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات در پیش می بودند بعد برغبت طعام خاصه که تا کیله
از وجه حلال مرتب یافته متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت داد گستری بقدر سد رمق نوشجان فرموده
و جمیع اکل و شرب لطیفه خواران راتبه داران که اکثری از ان علما و فضلا و طلبه علم و سالکین غربا و یتیمان و
بیکسان بیماران بودند و بسیاری را از انها و لنگر کیمیا اثر روشناس میپذیرفتند استفسار نموده در خوابگاه خاص
تشریف برده ساعتی با دل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده
در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس با ادای نماز ظهر اوراد بر لب و تسبیح در دست مسجد
آمده هم نشسته دیوان اعلی در انجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بد
مهر رسانیده و چهار گهری روز مانده باز در دیوان عام سیر مینمودند و بموقف بخشی و دیوان نو سرفرازان را
و بیوتات داران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بنفس نفیس تمام تفتیش احوال حسب حال جوهر ذاتی
و کار دانی هرکدام فرموده برای تخصیص منصب تنخواه و جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته
نماز عصر خوانده در خلوتگاه خاص تشریف میبردند و در انجا مونس خان شیرین زبان و قصه خوانان قصص بیان

و قوالان خوش الحان و سیاحان هر صحبه جهان حاضر میشدند اندرون پرده و سوانح بیرون و گور هر کب
موافق رغبت طبع اشرف اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض
میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی
و فرمانروایی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی ست لهذا در نوشتن و اطلاع دادن
هر آنچه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند زیبنده بود دریغ نداریم در ینوقت آنچه بیاد آمد بزبان قلم دادیم
سعادات از رقعه ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر از سواری فیل جابجا تند میروند
چنانچه سید ماهیان بردار ایشان از پا در افتاده و زندگی را جواب داده در قفای فیل مانده طریق سواری
دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند فرو آهسته خرام بلکه مخرام زیر قدمت هزار جانست. رقعه ۱۴ فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ برگشته کار چکله کوره را بجهت خلاف فضل اهل معزول گشته
رعایای آنجا داد و بیداد دارند و سر سنگ میزنند و میگویند ع اگر تو نمی نهی داد روز دادی هست محاسبه
حقیقه ظلم عامل بنام پادشاه مینویسند جزای اعمال حق دانسته باحوال ستم رسیدگان آنجا وا رسند والا جاگیر تغیر خواهد شد
و عوض نخواهند یافت. رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان خاص آن فرزند
کارها بخوبی سر انجام میدهد خوب نیست اضافه منصب و خطاب خانی اگر بنویسند داده آید آدم خوب قابل
طلب ما مغتنم است شنیده باشند آنچه شنیده ایم و کم دیده ایم بسیار است غنیمت نیست بجز انسان درین عالم که بسیار است و
روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از کار و داد و دعا گفتن تا دیری دست به جایی برداشته بود یکی از ندمای
گستاخ پرسید که کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چیز چه هر دیانت و امانت
در خلقت انسانی جبلی ست هر که حق تعالی کرامت کرده باشد آدمیت و انصاف آقا از نیز خلقی است که
نوکر را مرفه الحال دارد و جمعیت مقدار احوال فارغ البال دارد تا فرزند باشند عالم تعلق و خلل اندازی
نشنود ع که مرد و درم خوشدل کند کارش. رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ ... آنها همه آن سبب کرده اند

اگرچه صاحب رتبه‌ایست که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار درست از دست او بیامده و پاس خاطر
آن فرزند علاوه آن لهذا داده‌ایم از همان جاهای سرانجام که از آنجا آورده یکی بگیرد شکر این موهبت عظمی که با توفیق
سرانجام درست بجا آورد رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات حصه سپاه آن فرزند پرگنه سکراراو الگدا
شوده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبدار است از اینجا گذشته و تنخواه آن آنچه بوده
قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسید که توفیر محال دیگر پیدا کرده از همانجا بدهد رقعه ۱۸ فرزند سعادت
محمد اعظم حفظه الله تعالی تو معلوم باد از وقائع صوبه مالوه بعرض رسید که بهار سنگه کور باطن که از کمال نخوت بنا بر بنیاد فساد
شده در صدد هنگامه آرائی بود از دست کوک چند پشید دست دیوان آن فرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شده و تنخواه
وا اصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت اینچنین قربان جانت شوم + این چه احسانست قربانت شوم فی الحقیقت
ظهور این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزند است که نوکران را دل داده سرگرم کارهای عمده بادشاهی میکنند
باین توجیه که تهنیت خالی بر زبان نباید بالای مرواریدی قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند مرحمت نمودیم
و چون این بنده درهمان شغل زحمت آورده که گویا گنج مانند پارهٔ بازی را زده او را منصب پانصدی ذات
و صد سوار و خطاب بهای و خلعت و شمشیر و اسپ بلند نامی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی درخور که موجب نیاز انام
در اقران و امثال تواند بود و البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر
راه و رسم خدمت دانسته نتیجه با فراید رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورته از فتح جنگ خان بالی
تغییر کرده به مهراود رداروغه دیوانخانه خود داده و تا دون شیشه از دست خود شکستن هست قوم بالی در صوبه
گجرات نه بر یک شهر و سو قوم سپاهگری دارند فوجداری‌های صوبه غیر از ایشان بدیگران دادن دور از عقلست
سورته جائیست که مثل حسن علیخان پسر الهوردی خان و صف شکن خان و غیره پنجهزاریان فوجدار آنجا
بوده‌اند تا از عهده بند و بست آنجا برآمده‌اند اگر متصدیان آن فرزند بر نقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه
نمی‌رفتند والا این صوبه گجرات بهشت خدا نخواسته اگر سر رشته عمل یک دو جا برهم خورد تدارک آن بطول انجامد

پیشتر هشیارانه بیت من نگویم که این مکن آن کن مصلحت بین و کار آسان کن والعاقبة بالعافیة

رقعه ۳ فرزند عالیجاه بالمار بیاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادر پور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره

قطاع الطریقان مال سوداگران و مسافران بغارت می برند و این بالفعل نمیتوانند آمد و رفت نمود

هرگاه در قرب لشکر با و شما این حال بوده باشد وای برحال طرق دور دست معلوم میشود که متهیان اخبار

بآنفرزند نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانیست کاتبان جدید

تعیین نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن

کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنگ عملی تا کی گوارا توان کرد بیت من نمیگویم زیان

کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش والدعا رقعه ۱۴ فرزند ارجمند عالیجاه

انبخوره سفید چینی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین

موسم که چگونه نیز بنظر گذشت برای آنفرزند دلبند فرستادیم شکر هر دو عطیه بجا آرند و در ارسال دوالی آنچه

مبتلا فی مافات کوشند رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبد اللطیف قدس سره

الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات گهرکون برای مصارف

خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد

رازق ما رزق بی منت دهد گفتیم همچنین ست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دینی

و عافیت خود و حصول دعای مزید نعمت و دولت برای آن دست گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده بالنیت

نیت خیر ست نصف غلات از حصه حایا بگیرند بلکه مظلومان محنت کش را زیاده از آن بگذارند و وارد

برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته دریا باشند و زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند

و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد ما افزونی

دولت و نعمت مشاهده نمایند تبقریب نالش یک چکه کوزه این نقل بیاد آمد که بی اختیار بر زبان فرزند

عمی شند والد عا رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوان تنخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند
واو تهمت ها نجات بخواهشان واقربای مردارخواره سپرده تنخواه شان بجا بست و داروغه مذکور بعد الیوم آن فرزند
بازهم پاینده و همین حال مردم خوار او باشی فریق و اوباش شده خلق الله را ایذا رسانیده است حیرانم که در وقت
جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی عادل است اگر ظالم را کار فرما کنیم هر چند ما بیکار از ظلم
مامور باید بر ما آید عدل است تا آن سزاوار ایم که ظالم را از وزر او لازم بداد و داد خواه رسیدن فرصتی فرو نگذرد
ظلم بود فرست بیت گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه
شمل زاده بانو ضعیفه بیچاره تاکی بحال تباه و محروم خواهد بود به با وشما حقی دارد در فرو گذاشت آنچه
کرده نتیجه آن دیده شفاعت حق هیچ حال نباید بود و یاد داشته باشند که روزیکه فیل فتح جنگ خان برای فرزند
حمله آورده مرید بیوجه کار رستانه کرد فیل را از شوخی باز داشت خلعت عنایت نگرفت که حق خانه زاد
بجا آورده ام هر چه اگیرم برای خدا و خاطر باشند از کینه و سینه پر از نیت و آن ضعیفه را که خیر شما و دیگری ندارد
مشمول عواطف سازند بیت قدر جان تو در ایذای قدر ما که هر کز نیابد پرورده فدیر رقعه ۳۵
فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان و فتح خیست که نخواهی بران عمل کرده شود واجب تحقیق آنچه لازم
حکم کرده خواهد شد رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه روزی سعدالله خان در حضور پدر بزرگوار اعلی حضرت طاب ثراه
پرسیدند عرض کرد که فقره چند در سیاقی بنظر آمده بود و نقل رسیده است بغرض رسانم قیام بنیان
از عدالت افزایش مالک مال از شما عهد بیجا دست بجهت آشتن با علما و فضلا و تعبیر بودن از فرسته
نشان غفلت غافل بودن بر عقاید شست قلب ماندن در دین شد از ستم بودن در امور نیوی از ند بیر خفی
و شاکر ماندن بر تقدیر قریب بالی خانه ان از نعم بودن بر شیمان و محتاج شدن خود از کار و اسطه
حتاجان از صرام امور ملکی بر وارج وصه واجب به بدر به ان اقلم فرو بشعور بودن باشند ادمیت فقر آمد بر شناسد
ازجمعیت ازاله جمهور دو مشد ان امید بر ست و اشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان اعلحضرت خسته

محفوظ داشته بوسیله جویشانی خان به فرزند رسید آخر روز چند تهمان چه گوئی و در روز مهم یکرنگ سجان خان مذکور مرحمت

فرموده بود خواستم که تنها نشینید و تنها باشم آن فرزند دلبند هم نوشته‌ایم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۴

فرزند سعادتمند توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر الیسر ناظر دیوانخانه آن فرزند عالیجاه در نقارخانه

نقاره می‌نوازد حیف صد حیف باده صداقت و دعوی همه دانی همه فنی و غفلت و نیابی بی سر کار را چه شده که هم بر سر ساختند

یار فروشی خواهد بود و کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۳ فرزند عالیجاه ظاهراً ایشان کجا

طرفت دریای نیل در صید کلنگ بسر برند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد بدفاها و از

فراغ از سرانجام امور متعلقه که بهتر از فرائض توان گفت خوشنما و خوش آینده تر است خصوصاً ادای حقوق

رعایاست که شرعاً و عرفاً واجب ... و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره کتب سیر

یافته میشود و بیهیچ کار را مقدم باید دانست شما از حیثیت امور بیکار ... اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم

و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و قابل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی‌پردازند شما را ذوق

هیبت انگیزی و ما را شوق قلع و شکنی و خورش بچگان را گرفتنی هیهات معاش کجا و معاد کجا ... سرکی

ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی‌آید فردا خدا را

جواب باید داد رقعه ۹ کرپا بپنجاه سال ماه رقعه ۶ فرزند عالیجاه اگرچه آن فرزند جوان مشتاق پدر پیر نشسته اند

پدر پیر مشتاق پسر جوان است ... بیا و از دل با کوههای غم ... رقعه ۷ فرزند عالیجاه محمد انور ... و اگر

نقصه دست ... نباشد با صلاح نسبت ندارد و ... نباید که رزو با پاسبان کردن با کمال فهم و ذکا

وطن ... این چنین تجویز بیجا آینده به عمل نیاید رقعه ۸ فرزند عالیجاه ... محال از مضافات صوبه گجرات

مواد این جاهی ... عاهیت ... آنجا ... باشند ... از مدت ... آنجا است

مشتاق ال از ... عرض کرد ... فالو ... فزادهم الله ...

... آنها است حق ... بر شیخان گو ... دیگر ... نمود

دیگر بهشت شادمان را + رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه ضلالت
نعیم نعیم رفته میگویند که از قبیله معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است
آن قدیم را مقربان جدید در نظر شما نتوانستند دید آن نوشته گذشتند را ابطال شده و پیشی را ابقا مستند کالاعمی به
برپیش خاوند و الا بنویسند که بعد اطلاع احوالش بدیوان طلب بید رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه آنچه از
و محمد بیگ بو سید و حقوق خدمت او بخو نگر و دیده و درها و همین دو دو اما دو یک متعینی اند بانند که تقصیر که
و بطلان آن اعلم عند الله چرا از زنان می اندازند جو بنام هنده از تغییر سلیمان عرضی نجیب نمایند
رقعه سوم فرزند عالیجاه مند سور عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابقها
سربلند خان و سنعلیخان و کم منصبان مثل نوازش خان و دی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار
عامل کار آگاه امانت و دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که وقت
خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان را عبد النبی دیوان خان موصوف کرده
خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار والاست وقتی کنایة با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم
که شما سنگ پارس دارید از نظر نگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و صفت زرافشانی
دارم آنحضرت الحمد لله خوانده به زبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف دیده ایم
او بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آبادان کار کیمیا بیست آنچه جستیم کم دیدیم
و بسیار هستند نیست نیست چرا در این عالم که بسیار هست نیست + خان مذکور آداب بجا آورد رقعه ۳۵
فرزند عالیجاه مشغول دخل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت از زر و
چراغ وار داد از دست غفلت او داد رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه ما شما را خوش تجویز و خوش تعبیر
چیزی میدانیم ع چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را تغییر کردن و شیر انداز خان را فوجدار
سورت شده اون عجیب خواهد امور از شخصیت و شعور آدمی ظهور دارد سپاهی آدم ... حال

اینجا بجز این سپاهی مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که دران صوبه
فی الجمله موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضایقه نبود و بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات تعلقه
آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لائق دانند بر گمارند آن بیگ
و بهادر بیگ شروانی اگر دوری از آن نور الابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار توانند شد
دیانت ازینجا واقف حالی بر و حفظ و نظم معاملات ملکی و مالیست ضائع کاران مطلب جو موجود و
خوش کرداران بهت کم مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازین جهت فتوحات
متواتره و مهمات متکاثره میسر مودند اما در عصر اعلی حضرت بندهای نامدار جان سپار و عاملان بادیانت
و دفترداران هوشیار بسیار پیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات
تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میسر مودند یاد داریم در هنگامی که اعلی حضرت مراد بخش را بجهت
تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ رخصت فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز بیت کسی
از اهل کار بیکاره بهر سید حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بحلیه راستی و کاردانی آراسته باشد
میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آه آه رقعه فرزند عالیجاه ایشان که نیت تحریر دارند
باضعف این از عمل ظلمه مکافات نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در باره حاجی پوره
بیلن پوره و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر چو زطیر میشود و از چپر گنج و قرب لشکر گوپال
راه میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب ابسته می برند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه
فوجدار نواح کرده اند و او تهانجات بخویشان خان و مردار خوار سپرده مظلومان بحمایت او پیش
آن فرزند نمیتوانند سر برآرد حیف صد حیف وقت چون سپری میگذرد و طعن ابنای دنیا
و خوشنودی ایزد جل و علا از خاطر میرود فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران
بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند با سکان آن شهر مارست دارند

واشگاف میگوئیم که در دار الجزا بعاقبت وخیم نشسته از احوال عمال باخبر خواهیم شد و واقعه نگار و
سوانح نگارهای معتبر و محتاط در محال بگذارند و از احوال حکام بخوانند و بر وقت تلافی پردازند
فردا چون پرسش گندم روز حشر خواهد شد شکایت زبان خلق پاره کنند رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی
عبد الله بر جهت حق پیوسته بار او خلق الله را درین خدمت خوشنود داشته بود و از احوال پسر اکبر
اطلاع نمایم عبد المجید خان پسر کلان او چند سی قاضی برگشت با ایشان بود و جوهر ... یافته و میر ...
اگر در او دیده شود امری خطیر تر از قضا نیست که بنا بر امر او جل شانه بقبول و تصدیق قاضی ...
میشود نه از قضا و شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود
او هم خوب اثنا در کار شده رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه داروغه عرض مکرر شما را اتحاد شنیده ایم اینجا
سیاوش خان شاه میر با صعوبت منصب پیش و جاگیر سیر حاصل ... غرض است ...
دیانت شرط است اسد الدین پسر لاور خان که پیش ایشان است اگر این جوهر ... شده باشند ...
که عهده در طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد و این ورق ... از خود رفته بغرض ... ای السابق
و آن حکم عشقا داد و از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفتند مرضی که جوهر نیست از خلقت
جبلی و مشتعله آب بی تاب آن نظر غور و توجه باطن آگاه که ... عمر ... در مانده نماند و جوهرش
در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پردهٔ صفایش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه اشقیا از
چهار کونده تا چاه و آباد و ... راه میزنند و مسافران کثیر راه ... نمیکنند احتمال غالب که
بیخبری نخواهد بود و العاقل تکفیه الاشاره شما را خبر دور و نزدیک و دیر ... از احوال بد و زجر آنچرا
علم ندارید حکم تا ل فی الحال باید کرد و نوکر خوب با نوازش اقتیار بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن
عدل است الدنیا مزرعة الآخرة و انتظار جواب ... ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت
که در بارهٔ ستمگاران جز ... مظلومان دعای خیری اثر ندارد رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه جان ما عزیز ... چند فقره

از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار با آن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها
نشوند و نباشیم چندین چیز بهترین اعمال است و نزد اولین مردم بدتر رنجیدن بعدم حصول مقصد
نرنجانیدن مردم خوب مزاج نگاه داشتن با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل سعادت جستجو کردن [illegible]
با استعداد و بار نداده [illegible] پیش خود مردم بحال وا داردن به ارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال
بکرم [illegible] داشتن اهل فضل بصحبت [illegible] مزاج اعتدال و اهمال نکردن با قوال غیر عقاید مختصر بودن [illegible]
مشهور [illegible] بی [illegible] نصیحت [illegible] که بیگانه از خلق باشند پیش [illegible] جهت مصالح
امور دنیا و عقبی بودند در این عصر هم مردم خوب بسیار اند اما اول تفحص و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهر
بعد چند روزی بدتر از این خواهد شد فرد [illegible] زمانه در نگرم [illegible] از این بدتر گردد [illegible]
جانانی [illegible] امید [illegible] فرزند عالیجاه گلشن [illegible] تمام [illegible]
که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده بودند بسیار پسند کرده ایم خرامش با یال و جمال [illegible]
وار و بر اسپ [illegible] چنداند که تواتر سوار بشوند ظاهر از سواری آن [illegible] محظوظ شده و [illegible]
بنام [illegible] و اسپ با رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام الهیار خان طیار شده اند برای آن فرزند
[illegible] اسپان خوب چه امید [illegible] بهر حال ما خواهیم فرستاد
رقعه [illegible] فرزند عالیجاه [illegible]
حالت نا دیدنی [illegible] اسلامیان [illegible] گذشته [illegible]
سراپا اشتیاق [illegible] اگر چه [illegible]
علاج [illegible] ارتفاع و [illegible] تاثیر [illegible] اشارت [illegible] این بیچاره [illegible]
[illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] فرزند عالیجاه [illegible]

این شنوده بعضی مطالب بینا را ابلاغ نمایند خیر عقبا بود و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند
که نزدیکی با اجل بود و دوری از حسن عمل عمر اینغافل بیجا اصل گذشت بجز ری که مانده نیز لا حاصل میرود قدم صیانت پیش ود
فکر نجات پس فرو انچه ما کردیم به خود هیچ نابینا کرده در میان خانه گم کرده ایم صاحب خانه را
رقعه فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و ناهمواری سیرمه بودکه از وقائع رکاب آن عالیجاه
بانکشاف گرایید بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواساها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند معاتب ساختن و از نظر انداختن او سمت وجوب داشت که بر حقوق باو
پیر بنانه بود قول سعدی لیمیدانند بیت منت منه که خدمت سلطان همی کنیم منت شناس ازو که بخدمت
بداشتت بهر تقدیر مالک منان ایشان را بجوهر خرد و خلعت خلق خلق کرد و اگر این حرم گفته با بخشند
خوب ست ع که مستحق کرامت گناهگارانند رقعه فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان
پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت
آفریدگار در ذات قدس آفریده شخصی از راه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار
در عرصه روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست
صاحب خرد میباید که دریابد و با آنها بپردازد و بکار خود بسازد و گوش بحرف اهل غرض در حق او
نگذارد اعلی حضرت بیفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب متصدی خوب غنیمت ست هر گاه خدا بتعالی
بر تبه اعلی فائز گردانده باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد و اگرچه بیگانه باشد و از جاهل
بیجوهر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست قرابت دوست اعتماد نیست رقعه
فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای پادشاهی
کج خلق و بدگمان نباشد و همه را شمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان
در حق این جماعت نشنود که اینحرف وقتی بکار خود آید آمد از بسکه دل میسوزد حرفی ناگفتنی میگویم

نفاق با مردم کار ضایع کار بیست رقعه ۲۳ فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت شاهجهان انار الله برهانه تشریف آورده بودند سعدالله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ممالک مال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر یا فرو نشکوه یا بالفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود و خاطر متردد است قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت از ازل بنیاد حضرت بهمت شخص قدسی است بالفعل پنج کس از نوکران خانه زاد غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والای پادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات ملک بهره دارند استماع این حرف از مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آنقدر روز بملازمت بیارد تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چون خوش شد اگر کارهای خاطر خواه متمشی گردد چنانچه بر وقت بحضور پر نور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عوض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات و قدردانی خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی * خان موصوف در جنب تشکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت یکهزار مهر باهل استحقاق بخشش کرد رقعه ۲۴ فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته است

بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون * فلکش هم بدان بریزد خون *

اگرچه پای نسق آنچه کرده برد اما اگر استعجال ناروا جائز نمی شد خوب بود معهذا اقتصاص اگرچه از آئین عدالت است لیکن دل آزاری موجب ناخوشنودی حضرت باری ست تا آنجاست که گفته اند ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست * رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله و سلم شما خالت پسیان سواری نادیده ابد جهانگیر پادشاه همچنین آخته سگی سیاست شده بیرون نمودند خطاب صف شکن خان باینها بی جوهر خیلی بیجا شد ع برعکس نهند نام زنگی کافور * قول اعلی حضرت است که آدم بی شعور ...

میباشد چه باید کرد که از محرومی و شاق و سفر و لیتاق وقت ضرور تجویز بموقع تعینان نموده ایشان
کسی را از بنده‌های رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد با این مردمان جه باید ساخت و چه توان کرد
مزمان اینند در رقعهٔ فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنهٔ بونی بهرا وز خود دیده نیسد که پانزده و شانزده هزار
روپیه هر سال از اجاره می آید و امین و فوجدار زیاده از هزار و دو هزار روپیه داخل نمی نمایند حق ا
بیرون را بیجا ارس نیست که امر فی ما بعد مال عوام محض خمرست اگر از منصب پنج و چهل یک هنگام قنند مضا لقه
نداشت چون نمی پرسند بر خیانت امین ظاهر شود اول بحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه دیوان
صادر شود و بعد اثبات نام بعده خواهد شد آنچه از زمهت پیدا شود و نصف بجاگیر دار گوارا است و سوا
آن مال خالصهٔ شریفه است در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام سواری خاص به آواز بلند میخواند
که این حضرت بیت جامع جمیع حسنات است خدیو عادل و وزیر اعظم خرد و رس هر آن مستحسن خلق النار
مرفه الحال شکر انداین عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروغات است آنحضرت
بعد استماع آنچه روز سواری راندن اند کی نگشت نموده بنده‌های خاص را از دور طلبیده دست بجا
بدو نشد و او را بعنایت خلعت نواختند سعدالله خان در آن وقت بسمع والا رسانید که بمصالح ملک بقدر
خواهش و خواهش تقید چه پاک هم میرسد رقعهٔ ۲۵ فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را
از نظر اعلی حضرت گذرانید که حسن توفیق و در حق او کلمات خیر او کرد و سعدالله خان از حق نگذشته گفت
خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکنند و عرض خوش کرد الشیپ سیده بر زبان مبارک
آنحضرت رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و نوق کارهای ماست جهانبان
این صنعت بما گذارند که دبیر خوش تحریر و تقریر و عامل آباد وان کار و سپاهی قبیله و اهل بسیار
میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند امیر الوزرا عرض نمود که آدم هر صنعت در عهد
اقدس مشتق هر حسن عمل که میکنند آخر کار بمنصب خور و عطای خلعت فاخره امتیاز می یابد حکم شد که

دیوان اعلی امتحان چو هرشش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر کفارهٔ اینهمه حسن توفیق
خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود در رقعهٔ فرزند عالیجاه روزی بهار اهل
دیوان سرکار بهادر ناجهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب
تفاوت ایام باقی از سرکار والا طلب است تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرمودند الیه سعد الله خان
فرمودند که از روی کاغذ سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الفور التماس نموده
که اینچنین زرها از خزانه تنخواه نمیشود و ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد
داراشکوه و بعد برخاست بار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد رساله اشرف
غسلخانه بمسامع علیا رسید همان وقت شقه بهر او بر ناجهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آورند که
با صاحب دل بیداد را با خویش دشمنیست ❊ هر کس کشد بآن خنجر بخود کشد ❊ و دریافت صدق و
بطلان خاصه پادشاهی ملوکست بیچاره اهل کفایت خانهٔ شما و سعد الله خان حیات مال نمیخواهد
هرگاه فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن است یا نه
باول ساختن بندهای پادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بد است و بدست آوردن چنین مردم خود
متعذر کار آن دعا سبب شود و سبب افزایش مال و خوشنامی صاحب معامله اند آخر روز چند
محمودی از روزی یکی تنگه سه هزار دینار نقد بسعد الله خان انعام فرمودند در رقعهٔ فرزند عالیجاه
این نقل زبانی شیخی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم رسید
روزی اعلی حضرت علیم و امتحان و سعد الله خان را در خلوت خاص بعز اختصاص بخشیده جانفزا
گوهرفشان فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصافست نعوذ بالله اگر پادشاهی جم
مرتبهٔ خلافت فائز آید و وزرا و امرای تدبیر را بروی کار آورد و اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و نواحی
پریشانی رعایا بهیا مانی سپاه و شیفتگی کم حاصلی و ویرانی شود و شما دانسته باشید با فقرا و صلحا صحبت داشته

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشند که رونق سلطنت نگاه دارد سپرده‌ام به پدران نیابود و بعد
ما هرگاه از پسران ما فرمانروا شود و بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می‌یابد که
همین بور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان و تجمل و صولت همه دارد ولیکن فیلی نیکو است
و در دست بدان واقع شده هیچ بابدان نیکان بدبه نیکانست و شجاع غیر از سیر حیثی وصفی ندارد و
مرادبخش مجهول الکیفیت بالکل و شربت ساخته و عمر احمق است مگر فلانی یعنی این عاجز فانی ذی عجم
و مآل اندیشی بنظر می‌آید اغلب که تحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعدالله خان این مصراع سوال نمود
برخواند ع مرد آخربین مبارک بنده ایست آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواند و میلش بکه باشد

رقعه هشتم فرزند والبند من میگویند علیمردانخان و ابوسعید مرزا و قلیچ خان روزی که سپاهیان را
اول تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان
میدادند و برروم خانه انجماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها تنها نخورند
این فرقه و کم همتی ناطعین نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلطنت پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد
فرمود که هنوز موقع سپاس و وضع حمد بقیاس هست که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است نه
اندیشه سستی دین و ایمان در زمان مستقبل نیابت ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورهای تند بعد ظهور
خواهد یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلا و برملا غارتگری خواهند کرد
خلیفه عصر چشم از داد و خواهان خواهد پوشید امیران بمصلحت بیگانه بمعاونت ستمگران خواهند کوشید
حق زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد و دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت
مردم ذوی القدر از لیب بیدلی و بیقدری عمداً باصلاح کار نخواهند پرداخت و مستحقان نامفور با وجود
گوشه نشینی نان یافتن نخواهند بود و بی‌شعوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران پدران را
خواهند رنجانید و پدران بی‌شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بی‌مهری شوهران طلاق خواهند جست

باران بر وقت نخواهد بارید حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک از تنظیم
کار فرمایان ویران خواهد گردید و خواهش و مساکن خواتین علانیه مساکن خواهند بود و مردان
بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه فاضل خان میرسامانی شما در زندگی
دل بهره آمد میر پا از دو از سر براه کار خویش اعمال بود علاوه تنخواه دیل را سر حساب بید بهشت و خانه این
بدر سامان از میر سامانی خود روشن بیساخت در خویش میر تقی و وزیر خان حاجی محمد هم شبیه نباید کرد و سید محمد خان
و میر نیاز هم نباید کرد و سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما اشتهاری تنخواه گیرند چون متوسلان شما اکثر
ملازم ما میشوند حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما به آسمی این کار محمد محسن را نگاه دارید بیجا احتیاط ارباب
تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد و حق حافظ مریم بیشتر است پیش
هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت میگیرد و مکرر به رمز و تصریح نصایح میکنم که گرفتار
سعدالله خانی خدمات مالی برادران خود فهمیده او میگفت که خانه برانداز متصدیان همین بلا داد
خدا تعالی رفیق بدبخت هدایت کند یا گردن بشکند رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه انبه فوائد الفقه رسید بلذت الفقه یاد سرسبز
خوشگوار اند نعمت و دولت پسر جوان زیاد باد و هر چه از دست پسر و نبیره است رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه
جان پدر حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات شغل بیگانه دو کمر کاه نیست که بنا بر بعد مسافت تا
سرحد ممالک است تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود و بهر و به ناامن بعمل نمایند تا آن قدر شد که آنجا قریب است
بو عاده دو عیده کار متمشی باید کرد و فوجدار پرگنه دو حد گرهه هم فرستاد بنا بر عوارض بدولی ملازمت شما
نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است گفت
خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رسانند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت
مسلمانان بکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه بدرا یا که امرا با سی و الف

برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده
چنین عمل نباید رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه اسپ ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب
دارد و از اسپ اولین هم خوب تر است بجنگ سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه ۶۲ فرزند عالیجاه
موسوی خان را تجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یک کار هم خوب بر آید غنیمت است
صورتش بد نیست سیرتش ندیده ایم مصرع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم کلیه است هر کرا خدمتی باید فرمود
تحقیق تفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته می نمایند و باز اغراض
نفسانی را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علی خان خانسامانی را فاضل خان و فضائل نشان
خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان غرض را
مقلب القلوب دوا کند رقعه ۶۳ فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان عبد القادر دیوان
سرکار فرزند زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی بر آمد توقع دیانت ازو غیر متوقع رقعه ۶۴ فرزند عالیجاه شما
سلیقه درستی در طیاری فرمایشات دارید گجرات نیز بابت هندستانست اهل کسب و هنر و اهل حرفه همه
آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران درین ماده جزو رسمی
البته لازم است رقعه ۶۵ فرزند عالیجاه از وقایع زبده مفصل معروض بارگاه والا گردید که امان الله
داروغه توپخانه آن فرزند با چند سپاهی شیطان منشای عشقی بیچاره را کشت در رشید داده جیره با فتحانه و قافله اسلامیت
آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او در نفاذیش سزاوار تحسین و آفرین ست عنایتی که مناسب باشد
نماید و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه میر جلال الدین که از ان فرزند جدا شده
ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود و سید زاده کریم النسب صحیح الحسب چرا بر آورد
رقعه ۶۷ فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استغفای آنها بی سببی نخواهد بود قدر یارا
بازنگ حرف بر انداختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض حمقی با آفتاب مشرق بدیوار آشنا

چنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب بادشاهی اختیار نمایند مضائقه نداریم رقعه ۱۸ فرزند عالیجاه

بیت همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید از دیر باز مسموع میشود که در محال اف

شما ظلم صریح بعمل می آید و فساد می بیچاره که بوالی نرسد و از دفع ظلم از سر او نکند مظلمه در دیوان قضا بنام

والی عامل بنویسند و بخشی از و مرهاست قدر اختیار دادن و اختیار افزودن که دیگری را در کار او مجال

عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار بهر قدر باید افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن

و بحر و بات ساخته او نیز واختن محض بیچاره یاعلی با همنشین و باش بیگانه او و وریده ام فنی اگر خوردی ام

او با تیر از رخ راستی کمان را کج دیده بنگر که چگونه جست از خانه او فرو ترس از آه مظلومان که

هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه افتخار خان در ایام

خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزو رسی حرف خوبی عرض نمود که بے دیانتی مخصوص اخذ

چیز مال نیست راستی را بخلاف خلاف ابر بهستها نمودن همین خیانت است خیلی خوش گردیدیم و

منتظر باین اهل خدمات حضور قدر عرض فرمودیم که احوال هر کس را الی کم و کاست عرض میکرده باشند

مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه ۲۰ فرزند عالیجاه جسونت که عرض را بدرگاه اعلی

بخطاب رائی اتیاز بخشیده و قدر دانی فرمودند ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان این

یادداشت نوسر فرازان اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب آب خورد که ما در صحن غسلخانه نشسته

صوبجات عمارات می بینیم از نظر بگذرانند تا حسب و نسب هر یک بنظر ثالث در یافته بنامی جاگیر حکم فرمایم

همچنین بداروغه داغ تصحیحه حکم بود هر قدر روشنکات داغ بمواجب بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانند

اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان بنماید بسبب لعب الله لیاقت پرستاق توجه ما از کار ما بر خاست

لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب اینان

و فوجداران و داروغه عرض مکرر کرده ما بخشیان و منصبداران اینها را در تدبیر و تدقیق شود

که بهتر از همه باشند رقعه ۶۴ فرزند عالیجاه ما جرای بی ادبی و بی اعتدالیهای هدایت کیش پنجابی
که بهمراه وقائع الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خر خوره رفته و هو مامه خود را عرض واو مفصل از
فرد سوانح نگار معروض پیشگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هر گاه آن نابکار باین اعمال
درانتقام رفته بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قتال کرده بیارند چون آن کرده همراه گرز بردار
بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقعه نگار می برین نیاورد و از بیجا گرز بردار شدید تعیین کرده ایم آن
تعیین را البته بیارد ناکسان که برروی کار آیند چنین کنند بارا در چنین مقدمات رو داری هیچ یکی
از فرزندان نیست بعنایت الله خان و دیگران چه رسد فرمان ۶۵ بخط انور در حالت نزع صادر شده
سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت بیگانه آمدم و بیگانه میروم
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بریاضت گذشت افسوس آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری
هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه بود و بهم روشنائی آن در چشم
تاریک خود نمی بینم حیات پایدار نیست از نفس رفته نشانی پیدا نی و از استقبال توقع مفقود
تب مفارقت کرد و چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه بیجاپور رفت اما نزدیکیست
و آن عالیجاه ازان هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم بحکم
الله العظیم رسیده و لشکریان همه بیدست و پا و سر آسیمه چو من بیقرار که از خداوند خود تنهائی گزیده
در حالت اضطراب است چون سیماب بیقرار نمی فهمند که صاحب مالکی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره
گناهان همراه میبرم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند نظر بالطاف و رحمت امید قوی
است اما نظر باعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند هرچه باد ابادا کشتی در آب
انداختیم و سپاه سپردیم بندگان اگرچه پروردگار نگاه خواهد کرد لیکن از نظر بعالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور
خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را وداع نامه آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم

اشتیاق باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملول است لیکن مالک دلها خداست که ته اندیشی سوء تشانت جز ناکامی
ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع فرمان بنام پادشاهزاده سوم سلطان محمد کام بخش که در وقت
آخرین صادر فرمودند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده و از
امکان وصایا نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر
بی بضاعتی شما تأسف میخورم اما چه فائده عذاب هر گناه هرچه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب قادر نیست
که تنها آمدم و تنها میروم با این قافله تب اگرچه از دوازده روز موافقت داشت لیکن تاب نیاورد و هر گه گذشت
هر جا نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر بنظر می آید وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از نحوه خبر نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه برب العالمین
خواهد کرد اما مسلمانان و فرزندان هم لازم است حفظ و احتیاط بند تا بسبب ظاهر ضرر بعالیجاه هم نرسد
آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول نداشت نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال
بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا سپارم و خود رخصت میشوم سخت حالت اضطراب است
بهادر شاه بر جائیکه بود هست فرزندزاده عظیم الشان نزدیک هندوستان آمده و فرزندزاده بیدار
در نواحی گجرات حیاة النساء بیگم هیچ از روزگار ندیده ملول است حال بیگم دانداودی پوری والده شما
در بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد و خانه زاد و اهل مردان حضور هرچند گندم نمای جو فروشند
باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت پا باندازه ردا دراز کشید والسلام رقعه بنام شاهزاده
محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی و
شکست اعدا موجب مجرائی نمایان و تحسین فراوان شد فوجداری اکهی جنگل و ده هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه در جلدوی تحسین خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل
و جواهر خواهد رسید باید که بیش از پیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن بها از رخ و ... که

جوهر ابنای ملوکست توجه برگمارند و منتظر حکم و تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که این
از شناسست و راخود آفتاب لب بام هم رقعه فرزندزاده بهادر فرزندان مزاجدان برای اضافه
محالداران و واقعه نگاران نوشته بودند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا نمایند بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری
به دیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار و واقع نگار نمانده است بیت چو آن غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب
از دل بسوی دیده شد رقعه بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر
فرزندزاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن فرزندزاده در فتح پور چیره شهران بر موضع
دوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم در این باب بآن بیدار بخت نوشتند
و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند اینقدر چرا بجناب انگاشتند و سوال و جوابی که میان
هم واقع شد هیچ معنی مخفی داشتند رقعه فرزندزاده بهادر چون شما نار قلعه بهتی شاه راگ که تسخیر
گرفته اند گذرانیده اید این یکی رست از فرزند عالیجاه و بنابراینکه در لیاقت گرفته نشده اما فراموشی
از عالیجاه وجهی ندارد رقعه فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر و دعای
اجابت مقرون ترتیب نمایند جمیع فضلاء و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و سوره فاتحه
برآب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است و اگر چه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات
و روغن و غیره اجناس معمول ولایت اهل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان
و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده بموزون ذات اقدس
بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار باجناس
چهارگانه که در حدیث تسویه یافته عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات و [illegible]
وجه بالای خوب و مناسب است بعمت نقره و تجویز داشته شد و در ما هم روا داشته شد الله شافی
الله کافی الله معافی رقعه فرزندزاده عزیز سودای غائبانه جهت منصب بادشاهی بدون

بودن در سایهٔ رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه هم از ... سپاه ... نمایند یا کور گرفته کنند
این صفت فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نور الابصار را باید که کار رباجی و دو وزیران ... بهوا
بگذاشت و تلخی و خوشی از زشت و زیبا گذاشت و پندار اشت ... که جبار با کرده بر گردن او بماند در ما
بگذشت و آینده چنین عمل نماید رقعه ۴۰ فرزند زاده بهادر من در این زمان قحط الرجال و انفسا کارها
باستصواب قلب باید کرد و نه بگفت و شنید مردمان بدراه زیاده بر این نمی‌توان نوشت که غیبت ...
گشته بیخ دیوار گوش دارد و فهمیده لب بجنبان رقعه ۴۱ فرزند زاده بهادر من میان خان عالم ... الظاهر
والباطن و نصرت جنگ مخالفت رای ... واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل
نصرت جنگ کوشید نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای سیر سپاهانی خدا خان را فرستاده
رقعه ۴۲ فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا بی‌نصیب و فیروز مند باشند قلعه ترک کند و قول کند ... از
اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمدلله کارهای آن نور الابصار روز به روز در ازدیاد تحسین و آفرین است
و شمشیر خان شما هم بدیع و درستی ست کار خوب از آدم خوب می‌آید ... را به شمشیر گده موسوم کردم یکی را
گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیر نیست بیت کاسه چشم حریصان
پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۴۳ فرزند زاده بهادر دلجوئی لشکریان جزو اعظم
فیروزیست آن سعادت نهاد عالی نژاد به موافق ارشاد و سرا سر رشاد و جد و جهد اتم در تمشیت این
مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش
آشیانست هر چه بیاین تفضلات مفضل بیهمال بهان ایجاد و ایزاد نتوان نمود شاهنامه نویسان
خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار ابدالآباد یادگار خواهند
فرد اگر بسیر چمن پا بیرون نهی قدم بردار که همرنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۴۴ فرزند زاده بهادر
محمد امیر ... خود کوکه خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب تنخواه او بنظر آمد از توپ و ...

وبان ورام جنگی وجزایر و گهرنال وشترنال وگجنال وسودمان بایراق واسپان وفیلان
بابرگستوان شاهی بباقی ودیگر لوازم انظراق آنقدر که باید بلکه بنا باید ملاحظه شد چنانچه اکثری از ان
بسرکار روالا در آمد شما که معذبا ضعف او میدانید چرا زر با ضایع میکنانید و بی مصرف صرف می نمائید
آنچه درکار بود ساختش ضرورست و دیگر همه خود سازیست رقعهٔ ۸۵ فرزندزاده بهادر عرضداشت
بعینه از نظر گذشت از دو حال خالی نیست اراجا لوا و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف
آن از هر دو شق آنچه صواب باشد بنگارند رقعهٔ ۸۶ فرزندزاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت
مینویسند که باقبال ابد اتصال این اقتدار دشوارست تا باید چه رسد تنگی بیاسن افضال ایزد متعال
ایزد متعال نوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع شده بیت از خداوان خلاف دشمن ودوست
که دل هر دو در تصرف اوست رقعهٔ ۸۷ بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر - فرزندزاده
حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کارهای ملکی در پیش ست شوق دیدن آن فرزند از حد بیش باید که نظر
بسرکارهای سرکار والا کرده شوق را بحر و صبر در فرمان مرشد قلیخان را بنیابت در انجا گذاشته
خود با فیلخانه و خزانه بادشاهی روانه حضور پر نور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کنند
اقرب بطاعت است رقعهٔ ۸۸ فرزندزاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت
خالق ست خوب نیست خاصه بناهای ملوک را از ارتکاب آن بسیار بد بسایل حضیة الموت حق وابسته
حق و انصراط حق والجزا حق بالسر والخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را فتنها
بایدشمرد تا نونهال مراد از خاک انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد و این سودگی
خاص از کجا آموختند جد شما و اورنگ پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بدر آید با خود شما را بهتر ازان
و دیگران میدانستیم شد فی الحقیقت اشتباه خود غلط بود و آنچه یا فتند انستیم رقعهٔ ۸۹ فرزندزاده عظیم القدر
ایشان که در باب تنخواه پرگنه بنگر پور بجای گیر شاه عالیجاه معروض داشته اید معلوم نشد که این قسم

خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای این مطلب از آن فرزندزاده کرده‌اند
مضائقه ندارد والا از سر چنین خیال‌های خام در گذرند که اخلاص و دوستی نمی‌افزاید بلکه آشوب می‌زاید
غور رسا نشاید رقعه ۹۰ فرزندزادهٔ عظیم اگرچه احداث تازگی محال سری بدرود زر اندوزی دارد لیکن
معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام متقی صفت خورسندی داده این قسم صلاح اندیشان خالی الذهن
را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبهٔ زرخیز و زر ریزه هم چنین
ارزان و فراوان عطا کرده و رعیت پروری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی شمارند رقعه ۹۱
بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد دیار وفادار خجسته اطوار را در حفظ ایزد متعال بوده
مشتاق داند روز تحریر که سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول حال است شجاع هزیمت روزی با لشکر ظفر اثر
که در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت عزاسمه بود مقابله نموده سزای کردار ناهنجار
در کنار تمام او بار خویش دیده بیت از دست و زبان که بر آید ۰ کز عهدهٔ شکرش بدر آید ۰ تفصیل
این فتح بزرگ بعد از این نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامردی پیشه از جنگ یکشب که نزد تعیم آمده منزل
کرده بود گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین
باید که آن عضد الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این خط شکر و الا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم رسانیده
بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پردازد بالفعل فرزند سعادتمند
محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعیین فرمودیم و عنقریب باکبرآباد می آییم رقعه ۹۲
بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری دوم بعبد الدین محمد خان
صفوی مقرر شده حالا او را باید فهمید که برین عطیه آگهی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان را نایب
دفتر سیم خبر باید گرفت که محرران بشومی طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار
نکشند رباعی هر کس ز ضمیر خود صفا خواهد داد ۰ آیینهٔ خویش را جلا خواهد داد ۰ هر جا که شکسته‌ای بود

دستش گیرد بشنو که همین کاسه صد انجوا هد داد ۞ آن فدوی بجان جهان بیاد رخمو رسید که سوداگران
اصفهان وغیره استغاثه مینمایند و خبر صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور نداشت
و بیاد مورث که ترتیب عمارت شهر که او دست چرا گذاشت از سخط الهی و غضب بادشاهی بترسید و آنها را
رضا مند کنند بیت حلم حق با تو مواساها کند ۞ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ۞ در خانه خود دیوان کرده
می نشیند ع چند گوئی خانهٔ و این خوان مین ۞ آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبید که تیز نرود
با ومرحمت نشود لیکن بتمام خطاب فامیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و مشتقر کرده عنایت کنیم
فرود آئی که بر نگین سلیمان چه نقش بود ۞ خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد ۞ فقیر یکبار امروز روح الله خان
آورده بود دیدم بطور احاطت نه بشیوهٔ اسلاف مرحمتی کس پند میان عبد اللطیف قدس سره العزیز
بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقر را نفهمیده باشید گفتیم با دنیا داران عرق عصیان
اگر لحظه هم بدین فقرائی صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی سربا
آنست که در درویشان حال بیرون بزرگان باطنی نمانده اند چون ایشان را ببینید بد باطن تر شوید
و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغفار لوجه الله تعالی
العظیم و انشاء الله [illegible] الکریم هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین ما را و خود را از ملاقات معاف دارد و وظیفه
آنچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۳۹ آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفاء این کار
کرده بود از مطالعهٔ روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده با خود خوب سنجید حیله سازی و کار پردازی
نفس اماره بود و الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد و فرد نفس از دو رها ست این کی مرده است ۞ از غم
بی آلتی افسرده است ۞ الحمد لله که از دو از او راضی نیستیم سیما بنقصان راضی بودن از نفس است
آن فدوی ما را خلاص از فقرائی که هست خصوصاً دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس
بکنانند خود هم سید صلح [illegible] نفس سنت اگر بخضوع قلب بکنند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و

اتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که
عتیق الله خان بحال شده در و شروط بسیار ست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر
احدی ظلم نرود و دهی و بیان نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی از چپها
پرسازد که مسافرین متردین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند
و بعمل آورد فی باشد بدهد والا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر که را
میکردند عهد نامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود
باو رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود صرف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اختیار نکند
چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید
احیاناً اگر بنابر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم تا سه درم بگیرد زیاده ازین جایز ندارد
پنجم همت مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر
شروط بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم ست ما که پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا
الصراط المستقیم و السلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی
سرکار ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بیارید تا آن داعیه با صوابی اکبر ابتر با امید امداد ابنای
غول بیابانی در سرات قریب قندهار مقیم شده باشاره والی اینجا بطرفی نمیرود و انتظار قدوم
میکشد فرموده اید نظم شگفت از دلم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه پرخطر ندانم که شکستگی
تر اشکند پیشتر یا مرا تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر
را گذاشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال عقده یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بجمع
و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران صاحب داعیه که با فروختن نایره
قتال و دولت را بحسرت گذاشته و عمر طبعی بسر برده جان بجه است داده اند یکی از اینجا دارا شکوه

اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چار روز به میدید و حق بطرف او هم بود اما بغرض آدمی را نمی‌گذارد
که دمی چند باسایش بر آرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام

رقعه ۹۷ فرد فرستاده امجد خان قدوة خان نبی اعتقاد الپهای نوشته شاهی امیر الامرا عمدة محمد مظفر بخش
پیش آن فدوی فرستاده شد محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم درباب قید نمودن
مفسدان دار الخلافه و آینده تغافل نکردن مع چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی
برنگارد و فرمان هم میفرستم اگرچه در کار نیست فرد چشمه اسمی و عالمی در نظر ست و دیگر چه مسلم
کتابت باید از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کیسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوسه که
نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد وقایع پیش او میرسد عجب که اینقدر به عرض نرسانیده شاید که
دماغ یاری نداده باشد اگر در کار رسانی نیست چرا در مقدمات پادشاهی که نمونه معاملات در کار
اهمیت میرسد می آید باو بنویسید که این بدبخت خانگی را که در راه چپیده است بر دارد ورنه برداشته خواهد شد
استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه بیت بس کلیم و زیرکان را این بس ست با تاکسی که کرده
اگر ورده کس بسته انگشتری نگین مرده که شب برای قلیچ خان علحده شده نهاده هست اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین قلیچ خان هست پاره نخه جواهرخانه بگوید که حرف کند بامید تمام
خطاب او کنده بجای مذکور رساند رقعه ۹۸ خطاب به روح الله خان با آن فدوی فرستاده بود بیا
طومار با مطالعه در آمده اما صورت تشفی نشد نقشه برطبق نوشته خود بفرستند مرا اشنید حامی بحالی
کمی عبدالله خان کرده بی آنکه کاری ازو بظهور آید بپیرانی چه حساب ازو لیکن چون خانه زاد کهنه
به سر کار ست عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا ازو کار درست
بگیرد تا این رعایت گرانی نکند و کاریکه برای او و لیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن
این قلیچه بیگ رفت در جلدوی آن چنین عنایت چاو داشته حالانکه خود رسیده ولی

نگر بخاطر اوریا نفضل محض ع رقعه ۹۸ امیر خان امسال تحویل نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضایع
شده اند بنویسید که نذر و دزد و ارسال میدادشته باشد اگرچه در کار نیست فرد حرص قانع نیست بیدل ورنه
اسباب معاش نه آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست رقعه ۹۹ آن فدوی برادر در گذشت اگرچه
ما راهم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی هموار نیست آن فدوی بدیوان دار السلطنت لاهور
که بیا در سال دست بنویسید که تا احوال آن مغفور بسجده کرد تحام که بتقریر فقیر و داعی و درمی بلکه پرکاهی فرو گذاشت
نشود ضبط نماید و از خوارج نیز تعقیب هر چه تمام تر خبر گرفته وارثه و متعلقه با میده هم استفسار کرده هر چه باید
در قید خود دارد که این حق عباد نیست چه شخصی را که خلیفه وقت اصلاح یا فساد رعایتی افزون از حد
شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد ور ایام حیات او براهی پاس خاطرش این جمعیت بر خود
گرفته بودیم اکنون چرا باز به گیریم مصیت گفتگو بسیار شد خاطرش شد هم مسائل بسیار گفتیم دم نزدم رقعه ۱۰۰
محمد خان باصدی اضافه مرحمت شد آن فدوی بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تسلیمات کنانند
و مخلص خان را با اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت مکرم خان را هرچه گوید نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱
سرپیچ مینی به پسر محمد امین خان داده ایم لهذا صاحب جمع جواهر خانه حکم رساند که و رسته تا القیمت مناسب
با نظر بگذرانند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ به شخصیکه از چهار هزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود و
اما چون طفل ست برای دلخوشی او چنین عطا مضایقه ندارد و اعلی حضرت هم به پسر صادق خان
بخشیده بودند وقتیکه به سن تمیز رسید بمنزل که شد از بستن آن نهی فرمودند رقعه ۱۰۲ آن فدوی درگاه
حسن علیخان با فرزندزاده محمد معز الدین بهادر به همزدگی شود و بی اجازت برخاسته آمد چنانچه
شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت
کند تحمل بسیار مرد را بیقدر [illegible] کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود نعوذ بالله من شرور انفسنا و من
سیئات اعمالنا رقعه ۱۰۳ نشانی که فرزند ارجمند با آن فدوی اخلاص [illegible] نوشته بودند مطالعه در آمد

برای تتمه جاگیر نجابت خان که بسیار دوست میدارند استد جا کرده اند محال تجویز باید کرد و وجهت تسلی
چیزی بایشان نوشت رقعه آنفدوی بخاطر خود سنجید که رخصت فتح الله خان بکابل شاید
خوب نباشد اول اینکه صاحب الوست دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب و زیاده گو با
روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او تفنگیه او ست با وجود او
و بیان است او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت باخان مسطور چنان حرفهای تلخ
و تند میگفت که پیش مردم خجل و منکسر میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته بجای
دور دست رود و پاس شل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد و اگر خاطر آن مخلص
ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در رکاب اولیست رقعه فدوی با اخلاص ربانی
محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که مبین پور خلافت مقرر شده طلب سپاه بسیار شده جاگیر
اینقدر مناصب نا مناسب موجب همو جب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و اینهمه انعامات و
رعایات بیجا بظهور رسد چرا نباشد حافظ فرامند ده فاضل بیقران ولا تبذر تبذیرا هم یاد ندارند و تفسیر
این گاهی سهوا هم نخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این عمی حیرانم از چشم بندی خدا ع دیوان هم
مجهول است کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بد بیست رقعه فدوی با اخلاص
شب ابوالوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل فرسوده شده و دیگر کارخانجات طیار باشد و
همین کارخانه طیار ندارد حکم شد که مندرس شود از مسلمانی بعید است بخانسامان زود حکم رساند که هرچه در کار
باشد باظهار فدوی سرانجام نماید ع حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه فقیر شنبه بهره از
علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود شاید که فهیم نباشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از انها رد فتوی
خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال است هرچه کسبی و بدبرد حلالست و اگر از محصول چیزی
که بفتوای علمای [illegible] مشغول امرای شریک ملک و دولت برای خود اختیار نموده و آنرا صرف خاص

قرار داده و شد مروت کنند نیز حلال خاصه بدروش بی پر و بال چه طور حرام توان گفت چون شیوه پیشه
اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا هیچ و مبتدعان را که از خود چیزها
تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه بست مبتدعان و مبتدعان را
در مجلس راه نمی داد بلی در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان
نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا و التسلیم رقعه ۱۰۸
فدوی با اخلاص گله فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت رخصت خان مذکور رسیده نشنیده صحبت
این فضول با بادشاهزاده سرکار نخواهد آمد اما چه کنیم پار البطور بانمیگذارند و در اوامی مطالب خود
ابهام میکنند بار دیگر پانصدی ذات فتح الله خان و سه صد سوار تا بینان کم باید کرد و بیابه کمی برطرفی
خطاب بهادری بد فرخشی دوم داد و حسب الحکم بآن زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که
مرشدزاده را از خود آزرده کند و بالتقاضی سنت خدمت فرزندی که وضع سفله رویان نه رسم مردان جا
بناموس وده همین پور ولی نعمت را سرگردان نماید بالیقین باین وسیله بزرگ رضامی باید ساخت او در دو
دربالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوبست این ارشاد در حق او باید
بپادشاهزاده عرضداشت کند این قلعه هم انشاء الله تعالی فتح خواهد شد اما و کرستانی شیطان همتا فروغ
سنجان فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار سر خیانت تاکید بنویسید که پیش از دست برد و دست بسیار
هندو ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه
باید از عهده آن بر نیامد تا کرده کار رست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و بکمی مراتب تنبیه نمود اگر چه من خود
تربیت طالع عبیرم و سرگشته و گم کرده راه ابونصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است و مردم آنشهر را
بجان آورده مگر سر عافیت او بیچاره و یا مالک بی لیاقت بیده مراتب او از بخشی نویسانید و بطلب
یا فرد العرض رسانند تا کمی منصب مشار آن بی هوش افزوده آید قهر و باید نواخت فرق خزانه

بیرون نشد چون قدم کجروی از راه زبردست خان سپاهی ست و در کار بادشاهی باز پدر و در دارالسلطنت
لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کن آنها را خراب ساخته حسب الحکم مستحق
تحسین و آفرین بزرگوار خلعت مهربانی برای او عنقریب مکنانند تا که مزدور خوشدل کند کار خویش ع
رقعه ۱۱ فدوی با اخلاص کام بخش مطالعه نامه را بجانب محمد اعظم شاه باید دید و استغفار نموده با هم صفا
و وداع و نیابت مناسب نیست که از نو بیزاری به رقعه ۱۱ مقرب خان که تسخیر ... مامور شده حسب الحکمی او را
دستگیر کردن نمیتوانند باو باید نوشت و تاکید نمود و رفتن خان مذکور بر سر ایشان در هر وقت که آن سیاه بخت
با قوم خود رنجیده از راه بی تمیزی بنای نزاع با قوم دیگر بقلعه کلمه رفته بود بی تمیز بود و غالب گردید و شکست
یافته آن لیاده مسلم آزار را باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکنند غلط میکنند و بجزای
کردار سیر بیاید رقعه ۱۲ اگر فردا بخانه نبود و گلدسته تفریح بدست آید مردم چوکی امروز چه
از سایر وجه غیر آن که همراه او خواهند بود و در استغنای خاطر او کوشید و نیز در بر سر در خواهند افزود
ع چون از دوستی همه چیز از تو گشت و رقعه ۱۳ فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را برای
استقبال باید رفت و با امرا که اسامی آنها بالتفاقه فرموده شد نیز حکم بیاید رقعه ۱۴ فدوی درگاه
مخلص خان بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال پرسید این مردم غنیمت اند
سلیقه عرض او اصلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر یافت فدویت چنانچه باید دارد
خدا شفا دهد با دلپسر شش امروز زیاده کجا است و در چه کار او را بطور او نباید کرد رقعه ۱۵ تربیت باید نمود چه
سپاه حفظ کرده بود تشویر فراموش کند قصه قاسم خان در باب فتح قلعه چنچی که بادشاهزاده محمد کام بخش
بحضور فرستاده بخشی آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا نه و دل شکستن اند و
مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی بندند اگر
گرفتن را نامه بجا و کشایش قلعه او و تو اندیشه چه به از این والا سر و از خان هم گفته عمل ساخته

بایست باشد رقعه ۱۵ الله فدوی در درگاه فرما ملازمت پادشاهزاده شاه عالم بهادر مقرر است شیخ بنی الملک
و مردم دیگر را با فوج خود با بهادری استقبال باید رفت و با آئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت
بیت خوش آن فتح و خرم روزگاری * که یاری برخورد از وصل یاری رقعه ۱۶ الله فدوی با اخلاص
دستخط دیوان سرهند صوبه که همین باشد در کار نیست این همین علت را از میان باید بر داشت میم
سنبهری عنایت الله خان کفایت میکند با عتقاد و با حسب المسطور رهم بر پروانه نزاید ست قوی بیست
که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بر آن مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان تا که
انفصال قضیه راضی و دیگر مردم کشمیر نمیشود بتجالی کمی سعادت شیخ گلفرخ انداز پاداش سنگ شست
الحمد لله پنجشنبه فتح شاه مبارک برد و گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما با اغماض کهنه غلامان
از دست رفت و چندی دیگر دکان سرد شد فی شان گرم ماند با تنها باید گفت که بتجویز دنیا داران
از آنکه شما را بخور رقعه ۱۷ الله فدوی بارگاه این قدر تنگ گرفتن یارعلی بیگ خود را از چه راه است
نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود داره چرا بر کلمه او اشتر بود عمل نمیکنید و مار او خود را
زبان زده مرتبه سپاه نه در آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند که ایشم اختیار بدو نیست حسه
بخت و دولت به در رسا از نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * اعلی حضرت مرا در حضرت باغ
حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولتخانه دار الخلافت از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای نهرها
و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود تا ایام اقامت دارالخلافه از آن استکه نیز نظر
میکرد و اگر بصوبه یا ضرب خان می شد خود در رفته و در نزهت شاد ابی آن مصروف بود و هفته چه بفرمود الا حالا ابتیا
هر روزه یکبار خود در فرضیت کرد نیز نتیجه بر سیم و تعفنیه عمارات قلعه ریاض بود و کیفیات جمیع باغات
و عمارات قلعه مبارکه و صاحب آباد و اعزآباد و نور بازی و سرهند باره کی که متعلق به شیر عزیز الله
دارد و غیرها بنقید انهار و اشجار از و نشست بیرون آمدن این رقعتی تا حال با انقایه باغات کالمعاینه شده

برنگار و بل نقشه بفرستند و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که بفرمودهٔ
ما بسیار میکنند نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کنند که تا حقایق باحسن وجوه معلوم شود زر بار و غنچه
شکست و ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکرده ایم و همچو اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر صرفنا العمر فی لهو و لعب ۞ فآه ثم آه ثم آه رباعی افسوس که عمر رفت و هشیاری نیست ۞
دردا که امید خویشتن داری نیست ۞ گفتم که چو بیدار شوم روز بود ۞ هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این پابند رهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد
تا موافق شریعت غرا فیصل ۞ هر چند مو بل به کسی نرود و الحمد لله که قاضی ما متدین است و صلاح و تقوی
چشم براین معنی ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد ارضیه الحکم القاضی شجاعت خان
ناظم صوبهٔ احمدآباد به اضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فرو اینقدر ما که دیده
جز وابستهٔ کارگی هنوز در خدمت است ۞ اگر در کار پادشاهی این قسم فدویت و جانفشانیست در تنبیه
مفسدان و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبهٔ بلندتر
ازین مرتقی خواهد گشت نظم زد بآن ایخان ما خوبیست ۞ عاقبت زین زبان افتاد نیست ۞ هر که
بالاتر رود و آنکه زیر است ۞ استخوانش خردتر خواهد شکست رقعهٔ ۱۱۸ شجاعت خان در گذشت انا لله
و انا الیه راجعون آدم کاردان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد و دو سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت ارند اگر پادشاهزادگی را کار فرمایند
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد و بالله التوفیق و الیه الارشاد و درین مقدمه بهتر از
خیراندیش خارج دیگر کسی نیست اما میگویند که خشم اش از کار رفته باری او را با دیگری رامعترز نمایند ۞
تعلیق الله خان هم بدستور مقدمهٔ ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته ولی اندیشی
را دخل نداده طبیعت چینهٔ بر دانش را آیین او پوکره شده و دیدهٔ حق بین او هم در باب دینداری

تحقیق حق از دوستان او ان چه معنی دارد از نجاست که گفته اند قاضی ذو امین تحقیقات متعصب باید کرد
که بیایها اقرار و انکار بمقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا گوتاهی نرود و در اعتبار جهت غالب ما
منظور ندارد از تقسیم مردم بیشتر هم کم بودند و رقوت که ایمان ضعیف و شیطان قویست خود کجا
رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود دو هزار سوار از تابینان او کم باید کرد و
به وکیل او هم چشم نمائی شود و حکم باکار را به هم میکند حقیقت ع رست نباید خواجگی با بندگی رقعه ۱۲۰ روح الله خان
درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آن طرف کرده است تا از سر رشته کیفیات
بیرگنات آن ضلع چه خالصه چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدیت ضبط شده و دریافته بعرض رساند
آنچه خالصه مقرر شده در باب آن امین و کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد پروانه بدهد و هنگام حضور
جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود و بفرستند باید نوشت و سزاولی تعیین نمود که بعجلد از ان
با خزانه یاور رساند و نشان فرستد بهادر که بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل باید کرد و یا در خط خود
منظوری نموده باید فرستاد و بل حرف خیر بهتر این مرد از انجاعت نیست که همیشه بیک طور سلوک
داشته باشد اینهمه فروتنی برای بهادر دان بمطلب خود بود و از درون هم شما باید که صافی نباشند سبب
فهمیده عرض نمیکرده باشد فرد از اختلاط چیان بیگانه کی شود خویش هر چند جامه تنگ سخته
جز و بدن نگردد رقعه ۱۲۱ ذو الفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن توپخانه تعیین ساخته
روح الله خان را در تعیین کار مختر دشوده اگرچه انهم کار بادشاهیست اما بخان مذکور بنگارد که فتح
قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن اینکار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح قلعه مورچال فرستاده
او منظر در آید یعنی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست و بچند یرج و جوه بر ضلع دیگر ترتیب
داده لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهرا زمین سنگلاخ باشد نقب نمودن متعذر
خواهد بود باید و دو سه دمدمه کوب بر پا کرده تا از تعداد دمدمه ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران

وا بکاران ظهور افتاده بود دی از این عقده و گشایشی باید فرمان هم درین ماده سیف شیخم و آنچه باید باید بخط
خود بفرستاد که می نویسم بیت با امیدهای چنین شاخ شاخ چه دارم چشم گشایش فراخ استغفر الله
استغفر الله رقعه ۲۲ از ارزاد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزندزاده بهادر معلوم شد که لشکر اسد خان
با وجود نزدیک شدن خود و آرسیدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سوار نگردید و کسان را به تعقیب آنها فرستاد
و شب بخانهٔ نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده و با تمتاع
عشرت و تمتع نمیگردد و درین ممنوع قصه باصرار دارد و ازانجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی
چیزهای بسیار بر خانه زادان تربیت کرده تهمت بندند باید که آنفرزندی بدیوان به نگارد که همه را
چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۲۳ ابو الفتح اسد خان بنویسید که حسن خدمت منفصل
از عرائض معلوم شد و موجب بهجرای نیکو خدمتی گشته اما این جانفشانی را بخدمت فروشی سبارل
نکنند و به آزرده کردن سرکرده ما را سرگران نماید رقعه ۲۴ دانشمند خان فدویه مشعر خرابی جاگیر خود
بسبب چپاول دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس امر شدن محمود خان بگوشمالی
آن گروه شقاوت نشان کرده است حسب الحکم سبحان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است
خلف الصدق خود را بجمعیت شایسته بآنطرف بفرستد رقعه ۲۵ سید سعد الله مکرر خطوط بما فرستاده
و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بنده صورت را تغییر داده کرده و خلف حکیم اشرف متوفی را قصد
دار الشفا مقرر نموده با اضافه یومیه قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین درینقدمات
اهل خدمات که مقتضای آیهٔ کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الا در حقیقت ظالمند
دخل نموده باشند هر چند این طائفه بر غیر ظالم نباشند بر نفس خود ظالمند و در هر ورق مستدعی بودن
بدعای موت فی الله و انموده اند حقست فی هذه الموت هیچه و این نیازمند درگاه بی نیاز همیشه
این آیه کریمه اللهم فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین

و درود و درود معنی تلقی قبول لقایة الانبیاء و الاولیاء اجمعین صورت تماشا بجای آورد اگرچه نوشته های حضور
نگاشتهٔ عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمی‌شود و آن معرفت آگاه در تحقیق خود به نگارد والسلام رقعهٔ ۱۲۹
تیر سعید دن بیا قربت و بلیه تحقیق نشانده شد آن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آنقدر دلی معلوم شده با
چون شنیدن آن ضد جدا کردن پادشاهزاده ناداران خود بود کردیم و به سر آن بئس القرین آنچه آورده
بود آورده‌ایم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا فرد جمعیت مقابله چو انگشت نماید نقصان گرم
سوز و بدن و سر و کند جامه سیاه و نشوی همجنسی او بادشاهزاده هم گمراه شد چند چنانکه گردیده
بی‌نیاز قدر اری باید نشانده و از حال او خبر باید داد رقعهٔ ۱۳۰ خانجهان بهادر بابن چستی اول شکل
کند عمالان درین مهم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شده باشد خواست که تلافی مافات نماید
نتوانسته زمینه خرابی بی اخلاصیت چون نباشد که بدتر ازین عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت ایمای ازین مقوله هم کرده تا چشم و گوش
تنبیه پیدا کرده و اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن دوست شود اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک
کی بطور خود میگذارد که اینکس گوش نکند حقیقت داروی از بند نفس برهاند و ما را از صحبت
او بمیران نظم مهربانی ورید و آن لطف نخست که آنکه کرده گمراه را باز جست هم دعا از تو اجابت
هم ز تو ای ایمنی از تو مهابت هم ز تو رقعهٔ ۱۳۱ امیرالامرا در گذشت از مردم قدیم همین یک کس
مانده بود و انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم وارد بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال
باید نوشت که لقیه تمام بضبط آرند و از مرحوم او چیزی و دیگر هر قسم که بیسر آید مبلغهای پادشاهی
بگیرند و دیوان مرحوم را فهمید میباید شده شرط انیکو خدمتی رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسران
مغفور را بعرض باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما گمان رعایت تمیزداری او نوبت
آن قدر باین امر مامور گردید بیقین که پدر خویش خود به آنی و دستی ظاهر خواهد کرد امان الله خان هم

برای این کار نیست تعیین باید کرد و مراتب بعرض رسانید که اضافه داده شود و بیک رعایت دیگر هم بخاطر هست نسبت باو بعمل می آید رقعه ۱۲۹ این کار رضوی خان مقرر شده و مجوز آن مخلص هم بود اما پیاپی است حقیقت عملداری او معلوم نیست بران فدوی هرچند نگشته باشد عرض نماید برای دیوانی سرکار پور شخصی که امانت دار و مطلع نیست الاسم فالاسم رقعه ۱۳۰ اکرم خان هرچه کار است باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر از این چه عیب است حج رب البیت مراد بود حج زیارت کردن خانه بود الکلم از رفتار خیر آئید رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزندزاده بهادر باید گرفت اما پیشتر وکیل ایشان را گفت که بدون عرض نفرستاده باشند. والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد قلیخان خالی از تدین هم نیست این کار اگر باو گذاشته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود پسر سید مقدمه که بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد قورچی برای تنبیه قزلباشان او باش تعیین باید کرد خان بهادر حسب طور است این نمی خواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی نظلی نشود اما از آنجا که ملک بی سیاست نمی ماند و ریاست بی سیاست نمی آید بعضی جا با احکام موافق الوقت بقیه نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله پرسید الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید بخیر انما الاعمال بالنیات حدیث صحیح است بسر حد نوا آفر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبد الرحیم حالت کرد ویند ارشقی بود از جگیرداری بهره تمام داشت و نزدی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوش طرح است در جواب عرض کرد که نام این بار طرح است پرسیدم چیست گفت رفضی کش فرمودیم که در سرکار والاجاه سه چهار بهمین طرح و نام طیار سازند از کمر بر آورده نذر کرد و گفت که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد ورقعه آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد با عنایت الله خان بگوید که عرض نماید تا بقدر مرتبه رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴ خان جهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل است و نفس

تا کجا بر رخ غالب درین ایام صوبه داری دکن بنخواهست در پیچ و دلگیری آرزوی آن میکرد داری کار نفس
بتر از نیست نظم کشتن این کار عقل و هوش نیست * شیر را طن سخره خرگوش نیست * عالمی را لقمه
کرده در کشنده * معده اش نعره زنان هل من مزید * دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست *
کو بدریاها نگردد کم و کاست * هفت دریا را درآشامد هنوز * کم نگردد سوزش این خلق سوز * سنگها و
کافران سنگدل * اندر آیند اندران خوار و خجل * هم نگردد ساکن از چندین غذا * تا ز حق آید مراورا
این ندا * سیر گشتی سیر گوید نی هنوز * اینت آتش اینت تابش اینت سوز * بر قدم برومی نهد
از لامکان * آنگه او ساکن شود از کن فکان * چونکه جزو دوزخست این نفس ما * طبع کل دارد همیشه
جزوها * این قدم حق را بود کو را کشد * غیر حق خود کی کمان او را کشد * قوتی خواهم ز حق دریا شکاف
تا بسوزن بر کنم این کوه قاف * او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمت
محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام * رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه بنصرت جنگ بابت میرزا جدا از فرستاده بود بمطالعه
درآمد برای داود خان نوشته است در اظهار خدمتگذاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت
و تا فتح قلعه امید وار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خود
امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری تربیت خان حکم رساند که هرچه ضروری باشد بفرستد
و بقلعه داران آنطرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و گوله و باروت بلشکر خان
نصرت جنگ برسانند الحکم لله الواحد القهار و بفضل الله بادشاه زرقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان
واضح شد که لی مهابت بسزا رسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنهان اضافه باید داد
و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال کرده برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده و او را ازین مژده
مسرور ساخت و وکیل را هم اگر حاجت ضرور باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷
پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر بر آورده ایم و دو زنجیر از آن خوش کرده حواله وکیل ایشان نما

و اسپ خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده و از جواهر خان خبر بگیرد رقعه ۱۳۸ از سوانح نگار
رز بروست خان در باب بیماری میر که چیزها نوشته اند اصلی ندارد بیانه او خود را در اصحاب تدبیر گشته
از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب سرانجام شده است گوپال سنگه را
هم در باب اعانت او باید نوشت بخان مذکور تسلی نامه قلمی ساخت ع چنانکه تا کجا عیب مفلسی پوشد با
رقعه ۱۳۹ هنگامه که بر انتظام خان مرحوم گذشت از غفلت همین مردم است و تنبیه باید داد علی پشت و کمر آنها
بچوب بی توجهی باید شکست هیچ آدم تهدید بی خبردار کجا هم میرسد اسپان راجپتان فربه کرده اصطبل را تحویل
رونق داده بود که بگفتن است نمی آید اللهم اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین بسیف خان در باب
تنبیه مفسدان تاکید خوب نوشته ساعت ما هم مرحمت شده محل استفسار نمانده الاثم فالاثم رقعه ۱۴۰
همین پور خلافت برای اضافه پسر چارمین نوشته اند ظاهرا سواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد
افزونی ذات خرد به بزرگ صورت نمی بندد و به پاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان
رضوی خان و میر صحبت برابر نیست هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بنهند و باید نوشت
رقعه ۱۴۱ روح الله خان بآن وضع زرها ادا کرد این شرف مال المار میخواهد باین روش زر جرمانه منضم کند
غلطست از جاگیر وقتی میگیرند که منصب از او در حضور متعذر و ادای آن نباشد وکیل را نشانده همین وقت
مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیهای ما را نصیب همین پای باقی نکند اعلی حضرت طالب شاه برای زر
جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شریر بدشه تعیین نموده زرها را بمعرض وصول در می آوردند
یاد داریم که روزی از جعفر خان در پایه منصب وزارت سرفرازی داشت در غسلخانه نشانده اشرفیها
گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت بد شده در ایذا
و اضرار او کمر بست آنحضرت بسیار نامهربان فرمودند که بعد برخاستن دیوان باهم صفا دهد داروغه را
۲۰ از خانه گور دوشاله داند رقعه ۱۴۲ اینها کار صدر الصدور مستحقین را اگر بحفظ می آرد و گر غرضی در میان دارد

منع کنند که دیگر چنین نکرده باشند رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی که درین یورش تردد
کرده بودند عرض نمود که دو سه سرپیچ مرصع عنایت شود بخان مذکور باید گفت با آنکه عمری در خانه‌زادی
بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر رسیده اند که این جماعت درین عرصه نیستند که چنین عنایت
درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او و درگیری کار پادشاهی مرحمت شد جواهر خسان
خواهر رسانید بسند الامداد والتائید آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی
کار پادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و
در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار و الا بعطای اسپ سرفراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴
تربیت خان هنوز محتاج تربیت است زیرکه برای احتشام قلعجات نگرفته است از خارج بسمع رسیده که
اندر وی حساب بکسی نداده سوانح نگار را بانکار چه میکند او را خود برای همین نموده شد این جماعت
باغراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند
قلعجات مستحکم شستن مفسدان بزرگ و نگاهداشتن عیسوی خان از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز
هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برآورده برهان الدین خان که از بی جاگیری نالش دارد باید داد
ظاهر او در لشکر است بخان مذکور حسب الحکم بنهد باید نوشت که این صورت چرا بی‌عینی بوقوع آمد و چه
تا آل کار بنظر نداشت طلب احتشام که نخواهد رسید در غارت قلعجات نخواهد بود و زدن پران نامردان
غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند بود تا بهوچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار باشند غنیمت است
وسیده انیم که بی این خیال چه امکان دارد و جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت که فی الحقیقه
کار خدا است برهم نمودن و بندگی دوروزه حق مردم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن تقویت
کفار خسران مآل است آمین کدام مومن نمک حلال است بهر حال قبض الوصول طلب از تمامی احشام
گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خانخانان و معاونان بی دیانان بخود لازم دانند که

وان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۲ امین دست بهشتی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر
شده و رفته بود چه کرده هر چیز که در کار آن نمک شده نمک شده قوت متفاوت هم بوده چه کند ناچار
اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر تنخواه نمیداد نیامدن خود و میداد و بند باد و هم از طرف خود تاکیدی
بنویسید رقعه ۱۴۳ مهابت خان حیدرآبادی تاهرادر لاهور در گذشت غیر از نبیره که پدرش بحضور
پدر رحلت کرده وارثی دیگر ندارد بدیوان مونات آنجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت
تمام ضبط نمایند که بیت المال حق عباد و دست خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اند جهت مستحقین و
دیگران را دران نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۴ امروز رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود
دامن جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آمد بیرم خان فرموده ایم که دو گره از دامن آن کوته
دور کنند آنقدری با وبگوید که دامن بدستوری که در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد والا قدم در
غسلخانه نگذارد مرد را باید که الفت بالباس ساده و پرکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنان
و بها نساء می زیبد و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۵ که
پان میخورم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم آب و تاب نیست هوشیاری و جز رسی دارد
افسوس که همه وقت همه جا کارخانجات عمده خود تیوزک آراسته دارند تا وقت کار مجرائی آنها ظاهر شود
و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر همه پیدا گردد و همه مردم بینندگان شان دولت خداداد را اعلام
کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان بینان پست گردند مباهات دعوی فخر و
مباهات حقا بجا است نامه و الا بسیار بالا ریاست فاضل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن
قلعه دار الخلافت مهابت خان صادر شده خوب نوشته که هیچ باید الشکر بعد والمنة رقعه ۱۴۶
فدوی درگاه وزارت خان عبدالرحمن درگذشت برای دیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستند که
کمتر خدمت کرده باشد رگهناته سعد الله خان و راجیا نیکه برانق مهمات دیوانی بوده میگفت که کار سرکار و الا

بکسی باید فرمود که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد علیک الغرض. رقعه ۱۵۰ آنقدر وقتی

مدار المهام حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته بیگم خان بعرض رسید که شما

هر سه پسر دیوان قدیم خود را برادر و بیدخیم و دوکامی رسیده اید مختار بید حال افضل خان و میر هادی

منزوی نماند عنایت الله خان را واسطة المطالب ایشان کرده ایم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان در

حین نظامت کرم روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی اوضاع ناشناسی شده بود

مصلحةً چندی مماطله گذاشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت با نها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم

که عرش آشیان اکبر بادشاه روزی میفرمودند که تودرمل بجای فقیر قطب امور ملک و مال و شعور بنده دارد

اما غرور خویش خوش نمی آید ابوالفضل با او بد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمیتوان

برانداخت لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت فرو خدای رحمت مسلم بزرگی و الطاف که جرم

ببینند و نان برقرار میدارد. رقعه ۱۵۱ خان فیروز جنگ کار خود را با تمام گذاشت با وجودیکه فرزند او

از برهانپور آمده به دیدنش نرفته روانه بهادر شد و لفظ سپهسالار که مینویسد او نوشته وکیل معلوم شد

با خیر نصیب است درین ماده نه فرمان رفته نه گفته ایم پیدا نیست که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد. رقعه ۱۵۲

محمد باقر داروغه کچهری دیوانی در گذشت و شکار خان از زبان مردم عوام شنیده شد روزی در سواری

شنیده ایم که این را نسبت او مردم چه قدر بدی گفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز

سود نکرد و جزای اعمال خست خود بهتر میداند که بر سر آن چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت

از نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی دارد و گرنه همه میدانند که ظلم کردن بسته بر پیش آوردن

ظالم بد تر از آن گرسنه را خدمت دادن غریبان را کشتن است دیده و دانسته از عمده باز پرس آخرت که در

شناسائیست برآمدن مشکل چه جای تعیین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد و داد او از دست

نفسانیت او داد به غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه ذکائی حیدر بد روشی شنیده ام که دیده و دانسته

[illegible]

ضرورت بیت این نو مرواشند اینها مسور نشده چه بسته تا نشده و مرد شستو شده تا جهلای متبدل مزاج
مختل و اقوال باطل دارند ایشان کو و اسلام کجا قصه ۱۵۳ عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا دو ازده
تنخواه پرگنه کوه ربی کرده اند باید نوشت یا بوکیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهاند چه مضائقه در
حساب مطالبه نقدی و قیمت جواهر بغیر آن محسوب خواهد شد سودای سود اگر انتهیت اعلی حضرت
زیاده بر چهارم حصه از جاگیر پادشاهزاده ها و امرا موقوف نبوده شتند در عصر ما همه خدا یعلایا بی ضابطه شده
بعضی اوقات عمده الملک بجای خود میگفتند که با کار بیرونیجات گاهی مامور نشده ایم اگر گاهی اتفاق
خواهد افتاد مردم ترکی [illegible] خواهند دید و آمیخی زبانی هر کارها با الفاظ بعرض الا رسیده
و دینول که از عرائض منهیان معروض شده که نعیم لعیم پسر ذوالفقار خان بیچوم آورده پیشانی میگذارد
و عوض برخان مذکور تنک و کمک طلبست حکم والا شاه عمده الملک عز اصدار یافت که یکباره پسر خود را
زود رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر
میگفتند حالا که بر و عوض شکست پسر زود شتافتن تساهل چرا عمل شدن دیگر و در دعوی صادق برآمد
دیگرست حج و دیگر نجود منازه که ترکی تمام شده قصه ۱۵۵ فدوی قدیم الخدمت باآنکه عمری در حضور
یافته و خدمت کرده و گمان حضار دانی و شعرا لطف انسانی در حق او بیشتر است با وجود این همه از
منصبداران پادشاهی امید دارد و قول سعدی یاد می آرد بیت من و تو هر دو خواجه تاشیم
بنده بارگاه سلطانیم عجب عجب از مقولات سعد الله خانست که الف بصورت قلم و نون بشکل دوات
در دیوان که بصفات ملکی آراسته باشند دیو سیرت قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش
عقل و هوش ساده به از این احتیاط لازم دارد و باعتقاد خود نوکر درگاه الا ارا نیز به چشم خود شمارد و
امتیازی که میباید مراعات آنرا نامرعی ندارد قصه ۱۵۶ فرزند زاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه
لشکر پور جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید که این خیر خواهی بچه امید بخاطر گذشته

اگر شاهزاده جای این مطلب بآن فرزند زاده کرده‌اند چه مضائقه والا ازین خیالات درگذرند که اخلاص
دلی نمی‌افزاید بل انا فرا لیس غرور پندار ابتدا باید کیفی بالله تعالی و کفی بالله وانا او غوان بیرحم کلمه و ند حلیم
خلانی خلیلا رقعه ۱۵۴ خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید از شرایف انسانی و جوهر خداداد انی و هنجانی از حظ
بر میدار آن ابن عم رضی الله عنه این برادر مرگ گرفتار شده باید بسیار دارد و فواعدش ناپایدار دل وانا و چشم پنهان گو
شخصیه حکایت گو نیش با گفته بود که این مرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب او دیم که بهتر از خود کسی را
نمی‌باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۵ خان فیروز جنگ یکرنگ
میوه هیچ انبه بجای عیادت آن دولتخواه خود بیابیم اما بچه رود که دام نظر شاهد و نمائیم لهذا بعیادت خان
را انبانه فرستادیم با چشم با دیده و اظهار ما فی الضمیر کند از میوه‌های نورس آنچه اینجا هم میرسد انگور
اما اطبا آن نو نیامانی برای آن محمد خاص آن عزیز اخبار مضر میگویند لهذا به خود هم ناگوار کردیم ان شاء الله
تقدس جمعیت کامل شفا می یابد بکجا میخوریم فرد یارب این آرزوی من چه خوش است
تو بدین آرزو مرا برسان رقعه ۱۵۶ خان فیروز جنگ یکرنگ سعادت فتح لا علاج عنایت خدا روزی بود
رو و بکیفیه کرم است بحضور شد که با انعامات و او پاراتین امتیاز یافته با پیش آن دولتخواه خواهد رسید
فرزندان مشو رنیا چون واقف شد از اسرار غیب باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور و فرد
آنچه ول از فکر آن میداشت هم بود احوال بیدری گردون باهم ساختیم رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ
یکرنگ سلامت باشید الحمد لله دوری ... بیشی و با منی پیش منی و در پیش منی و بی منی در پیش
از احوال شب روزی اکثر اطلاع میداده باشند تا که موجب صحت حضوری دوست و خانه زاد و عنایت الله خان
را نیز دعای او ... هر جاکه رویدیم گلشت رقعات بنام ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ رقعه ۱۵۸ نصرت جنگ یکرنگ ... سخن در اول این ... فرمانده ایشان
در پنهان ... ایشان ... بذات نفسانی و مستغرق ...

دنیای دنی دیده فرصت از دست نداده و تخت و چتر پادشاهی خود ساختند هرچه کرده بودند مکافات آن
از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی جهان بیوفائی و گمراهی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود
دیدند سیوا و غیره نیز با آنها سلوک بد نمودند حیثیت دریا به کنون که دولت هست به دست دو کافر
دولت سیر و دشت به دست تو رقعه ۱۶۱ ولایت زرخیز به دست این کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم
و تغافل بیجا در امر تکمیل المحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیحت از دو صحین گریختن آمده ایم با سلیقه
عالمگیری و سفید اسیری نداریم رقعه ۱۶۲ خان نصرت جنگ او و لیپ و غیره متعلقیان خود را سوا
سلطنت خان پیش پادشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم بسیار ست دست آنها اگر کوتاه باشد بهتر
کار خللی نشود ... که بعضیها بار اناهای بیجا یک کمان تیر می اندازند و نمی فهمند که تو در انشانه تیر و بال
آخر است بسیار ... بیابت گندم از گندم بروید جو ز جو ... از مکافات عمل غافل مشو ... صبا با لطف بگو
آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده ما را ... العاقبة بالعاقبة رقعه ۱۶۳ نصرت جنگ ...
... چون گرفتن ... کاهم بود تمام همت مصروف همین کار شد الحمدلله بصورت یافت ...
در بین سفر خیریت اثر شده و میشوند از آن پر خزانه هندوستان ... پادشاهی کی طالب ... داران شده
و میشود و دیگر ... قلعه های قدیم عظیم بسیار شنیده و میشود ... بیجاپور که فی الجمله است ... تعاقب ...
... سیوای ... سخت ... ظاهر ... استحکام ... رقعه سید ... مسعود خان متوفی ...
هشتاد ... نوشته چرا در تصرف او باشد حقیقت ... از دو ... خود کرده ...
باشد ... چرا اغماض و تغافل برود رقعه ۱۶۴ خان نصرت جنگ من ... کار تیار حال ...
شده ... که از اینها ... از اول تا آخر ... ناکسان در گرفتن و دادن
ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن ... بخل ... خلاف ... امر ...
و بعد از این ... های خدا ... خواهد شد ... اطفال ...

بی اندیشه فردا خوش است ❊ بهر حال ارباب کار و ذوی الاقتدار را در همه حال هراسان و ترسان
باید بود و بهر لحظه الحفیظ و الامان باید گفت **رقعات بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم**
رقعه ۱۶۵ میرزا بخشی اخلاص کیش پنجابی به منصب صدر پنجابی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بجا آورند
رقعه ۱۶۶ میرزا بخشی محمد اسمعیل خجالت ندیم بمنصب سه هزاری و دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی
و عطای ده هزار روپیه بعرض بیگم سرمایه عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطا بابا و بر هنگام فرستی عطا
و صلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد عرضه داشت
آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشه
خاطر اقدس منظور نظر خاص و پرورده لطف است باو سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد
در صوبه ... منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را درجه پذیرائی خواهد شد و دیگر از تیره
در ماهیه که ده ازده هزار روپیه سالانه ... مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر
... چند روز است که شاه عالیجاه عرض نمودند که کس دشمن جانی من از حمید الدین خان و امیر خان
و منعم خان نگفتیم امیر خان نیک ذات است با کسی دشمن نیست منعم خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان
هم بین ظالم چه دل مجهول باری فکر خود کرده بیا از حال خود چرا غافلید و مقدمه موشکی خود همانست که
الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های های افسوس افسوس حیف بی کمی از دست
و گاهی از دل و گاهی از پا مانم ❊ بسرعت بیرون می آمی عمر ستیز سهم که وا مانم ❊ اگر مناسب اند بعالیجاه
بسپاریم ❊ اگر که ورقی باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکنند هرچه بخاطر رسد بر نگارد
با ... رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان دیروز ابو الوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمده
چیزی برای نهال خواست گفتیم فقیر را بدعا چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده دنیا باید مردم فقیر
میگویند ... که فقیر ... معنی دارد و فهم و جان آئینه دهیم است ... ❊

رقعه ۶۰ آمین آمین آمین یا رب العالمین نجوم الثاقبین اللهم تهنا عرش للعی و میگویند نقاب نفس پرداز

هدایت کیش مع اخلاص اندیش از اسلام آورده خیلی بر خود می بالد و چه جای بستن حال اولین در حضور

چنین و نارسائی مزاج و دو عین در انجا با عالیجاه چنان فهمانیده باید گفت قطعه بخشی چیز و بانه

بسازد ورنه خود را فشاند ساختنست و زیرکان زمانه میگویند چو تیرکی با زمانه ساختنست و خدا

گوش شنوا و چشم بینا داده والسلام علی اهل الرشد والسداد و سلوکی که این کور نمکان به پادشاهزاده

کرده اند و شنیده باشد چه کنیم خو کرده و ما در میان نیست و ما بطبق عواقب این نمک حرامان حکم کرده ایم و گوش

اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که این بیدینان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بعوض پادشاهان

دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادتمند نمود و شوهد باری باقی صحبت باقی

انشاءالله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه نوشته شده و بیار علی بیگ حسن بیگ

در میان کار چگونه کوشا به عاقبت خوشی افضل اهل تقدیر نشده و سکنه آنجا تواتر فریاد میکنند و سر بر زمین

میزنند و میگویند ع اگر تو می نه پی داد روز داوری تو آخرالزمان این چنین کار از جا بگیرد انشاء

تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت نه زمین سخت و آسمان دور و دیوان از امینان صاحب جاگیر و عمال را

و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل و بعضی محالات سپاه شما

زور زیاد انست آدم خداترس و آبادان کار چیده فهمیده بمیران سنجیده زود تعیین نمایند که

از روز جزا بیم الله شو بهم عاملان خویش و بیاوری دیوان و واقعه نگاران اینجا منجلس امین

و فوجدار بباشند رقعه ۶۱ بهدایت سعادت رقم بگوید که این رباعی و ربا پادشاهزاده نظم

مرحمت شود بخط خود نویسید رباعی آتش بدو دست خویش در خرمن خویش من خود زده ام چه نالم

از دشمن خویش کس دشمن من نیست منم دشمن خویش ای وای من و دست من و دامن خویش

رقعه ۶۲ امیر جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهراً شیر و زاده همت خالصه گنجینه بالوده

سید زاده کریم النسب صحیح النسب است چون ابرا آورده اند از وکیل بپرسد رقعه ۱۶۴ نوشته معتمد خان وگی (?) است
که خواه نخواه بران عمل توان کرد چند نسبت ازین چیزها میبرد بهر حال چون او خود بخود بیزار است
مستعفی شده بنویسید که به دیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۶۵ اسد خان و پسرش بحضور
نوشته اند که پادشاهزاده بحمایت رانای جربی کمر بسته اند و میخواهند که به قلعه درآیند چنانچه یک روز
بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما از زمینداران مردود و از خبرداری بندهای پادشاهی نتوانست
از قلعه جا داد ایشان را بر در تاخیر در فتح قلعه همین سبب است حسب الحکم در باب محافظت پادشاهزاده
منع ساختن قلعه بانها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله یار علی بیگ نمود که مبادا آگاه نشده شود که
مثل پادشاهزاده مرحوم مغفور بمخالفت پیوندد و کار پادشاهی برهم شود و فرد حقوق خدمت صد ساله
نقش بر آب الفت است با کسی دیگر و کودکان خداوند شریف که در هند دشمنان دولت بسیار شنیده
هر سال برای جانب نفع خود ایلچی میفرستند این بلغا که سفیر شده ... برای تحقیقات و بجهت او فکری بجا باید
که آن جماعت برسد و دست این طائفه ... بسیار سوداگران جده و مالداران و تجار بندر مبارک
سورت از طرف خود بنویسید که اگر بطوری معرفت آنها بمردم اهل استحقاق حرمین شریفین سالم
توانند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر در انظار و شهرت شده اند سرکار والا
هم نسبت مطالب بخجسته شود روحی ارواح مطهره حضرات و جناب جل و علا و حبیب او و سنت صلی الله علیه
آله و اصحابه ... اینهم متعذر باشد چه مستحقان این اماکن نباید ... رسانید که در سید مقامات
جلوه او سبحانه اظهر است نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات بنام اسد خان رقعه ۱۶۶
بهمین پور ... بنویسید باکه عرضداشت کنند که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد
بشیخ کریم الله ... بجا شده پدرش سپاهی بود و هم منصب ... از احوالش مفصل اطلاع نداریم
او چه نسبت به نگارند از خارج بعرض رسید که وکیل ... بصوبه کشمیر جاگیر دارد و بنابر [illegible]

مصحوب ولی بیگ که از عامل کشمیر وطن میخواهد در کچهری دیوانی از مدتی رجوع داد و برعایت وطن داری
حق آن منصبدار از آن کشمیری بی پیر سید بماند و درین صورت جهلا اگر عذر جهالت و بی علمی کنند
شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است مگر با وجود از بلند گفته ایم و باز میگوییم که از
در احقاق حق و دفع تعدی متعدی پرده دیدگی و هیچ یکی از فرزندان نیست تا به یکی چه رسد سر هیچ
مرجع هر امری که مرتب شده غیر از روز مبارک یکشنبه بند و بهمان آلوفا کنند و از خود نسازند رقعه
بفرزند عزیز بهادر سابنویسید که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چیزی که یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد
همراه خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است امروز خود را و فردا [illegible]
رفتگان باید دانست عاقل آنست که وقت حال را که حرف الماضی و الاستقبال است غنیمت داند
و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً بعمل آرد و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال را
روی در رفتن است و آینده را روی در آمدن قمر و سعدی [illegible] همه روزه میر دم و میگویند و خود نمیکنند
گوش بر رقعه فدوی با اخلاص را که بدیده او فرستاده ایم [illegible] چه پسر اعتصام با راهو
افزوده ایم [illegible] سر زبان نخوت و پندار افزوده و قدر خود را کم کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتذار
و استغفار بجا آورد و عذر نماید [illegible] نصرت جنگ [illegible] و خود را از نمره [illegible] نشان
[illegible] الله [illegible] فراموش نسازد و [illegible] دانی که شیر مردی [illegible] چیست [illegible] شیر مردی [illegible]
کیست [illegible] اگر با دشمنان تواند ساخت و آنکه با دوستان تواند زیست رقعه بفرزند
عالیجاه عرضداشت کند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید عبدالله
در ولیشان نوشته باشد بنویسید که عبدالقادر بیدل درین مقام دو مصراع دلچسپ گفته فرد
بهر بیرون ز قید مطلب آن کردم گاه دعا کردن [illegible] اجابت از در حق بهر استقبال می آید [illegible]
که بخطاب [illegible] خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیرخان با امیرخان مخاطب شده و [illegible]

خواهان آنحضرت گشته و خللی در مزاج اقدس راه داشته و لطیفه‌های حسب حال و برتوقع بعرض

میرسانید بهادر شاه رقعه اول بمحمد اعظم شاه باید نوشت که با فریفتگی حسن دیانت و جوهر شعور پادشاه

نباید بود با قبول آنکه بیچاره تا چند بحال تباه در درد مند خواهد ماند بهادر شاه حقی دارد و امانت حق بسبب

ناخوشنودی خالق سزاوار نمیباشد که بفضل سرشار حضرت آفریدگار آمرزگار رحیم قدیر عفو جرائم بیشمار

عاصیان بدکردار میفرماید برای خدا و خاطر ما کینه دیرینه و غبار پیشینه از سینه بردارند و آن

ضعیف را که غیر از شما دیگری ندارد و مشمول عواطف گردانند تو اسایش آنچه کردند در سرای آن

روز بدید ندو بیا که گذشتنی گذشته است شما با همه کس ساختنی خود ساختی گرده کناه و بهانه کیست بگذ

کلمه خوب از زبان میان عبد اللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس باد در مزاج

باید دادن خود بد خوی را از در راندن بدترین گناه است صورت حقیقی زبان این امیدهای پیشه‌ای

از میرزا نیاوردن بیرون باید نوشت که بابا باید نوشت که بابا بیخبر از آنکه سرفراز خان عبد الحبیب بر جاوه برای سلام

جهان آلاماکت الامام بیابا ایشان اگر سوار اسب باشند بعد سلام چست بر سر گرفته عقب ایشان بروند و اگر بر فیل سوار باشند

شتاب رسیده و اگر بر فیل باشند برابر او بروند و اگر مشکل شود جواب بدهند الا و اگر او کاهو دیگر چنیر ار

از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او را پان دهند و دیگران را جای نقل شقه اول شاه

عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بودند بسید کمال خان در گذشتن عبد الجلیل باید نوشت که

رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت بنده ان نیست عنایت الله خان حسن عمل بهر ایه

میرسانند از حضور پرنور بهر کار لائق این کار را نه فرمایند که بر این عهد نیست که

و عنایت الله خان را همه شنوا خدا این افغانان البته عمل کنند تی خواهد بود بر سوالی شده

نیست پس گناه از جمیع ما افتد و ما بار و بیران میگیرند دو بسیط ار او باین در چه بگوش نمیرسد که اگر

یکی از جمله کسان سید بیار و منظور نیست تغیر تغیر تقصیر در کار ما خوف الهی در دل باید از برای پاداش

شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید سیر مرتضی و ملوفی باشد و دیگر هر که اختیار
بر عمل او باشد به وجاگیر برای ظلم و اخذ و جر عمال تنگ گرفته ایم

خاتمة الطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سرور دفتر موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مخفی مباد که
درین هنگام میمنت انجام انشاء دلپذیری و منشآت بی نظیری موسوم به رقعات عالمگیری
ملقب بکلمات طیبات که بحکم کلام الملوک ملوک الکلام سر آمد کلام سخنوران و درة التاج
بلاغت و بیان است بحسن سعی کارگزاران مطبع فیض منبع [illegible] احسن [illegible]
احتشام [illegible] فیض و انعام جناب منشی نولکشور
لازال بالفرح والسرور در شهر لکهنؤ بماه اپریل
[illegible] زیور طبع گرفته